

باسمه تعالی

عرفان هوس

بررسی شخصیت و افکار

اوشو

OSHO

عرفان، موس

قسمت اول

مقدمه (ماهیت عرفان‌های دروغین)

در طول تاریخ همواره به موازات خط راستین انبیاء بزرگ الهی، جریان‌های غیر مستقیم و کم و بیش انحرافی و غلط وجود داشته است. راه مستقیم همیشه یکی بوده و هست ولی بی‌راهه‌ها متنوع و متکثر هستند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ - با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!»^۱ گرچه شدت انحراف کم و زیاد دارد، ولی به هر حال، باطل، باطل است.

ظهور گروه مرجئه در زمان امام صادق علیه‌السلام و ایجاد فرقه بابیه (که بعدها به بهائیت تغییر نام داد) در زمان ناصرالدین شاه قاجار و فرقه وهابیت در عربستان توسط استعمار انگلیس نمونه‌های مشهور قدیم و صدهای نزدیک هستند.

«در سالیان اخیر و با خواست و دخالت قدرت‌های دارای زر و زور و تزویر، بر تعداد آیین‌های ساختگی و انحرافی افزوده شده است. از عرفان‌های سرخ‌پوستی و غیر الهی و دورن‌گروی گرفته تا انواع فرقه‌های شیطان‌پرستی، از انحراف در برخی از شرایع آسمانی تا ماتریالیسم الحادی و لیبرالیسم، همه و همه گونه‌های رنگارنگ و موافق با برخی از سلیقه‌ها هستند.

در کتاب «دایرة‌المعارف ادیان جدید» ۷۰۰ فرقه جدید معرفی شده‌اند که تمامی آن‌ها از دهه شصت میلادی به این‌سو شکل گرفته‌اند. مترجم این کتاب در ایران دکتر هادی وکیلی درباره ادیان معرفی شده در این کتاب گفته است: «این جنبش‌ها گرچه عنوان دینی را یدک می‌کشند اما ماهیت دینی نظیر ادیان ابراهیمی، ندارند ... ادیان جدید در دسته‌های مختلف جای می‌گیرند؛ برای مثال، برخی از آن‌ها نظیر مدیتیشن، تکنیکال هستند و برخی نیز جنبش‌های درمان‌گرایانه قلمداد می‌شوند... (ولی) تمامی این جنبش‌ها (مدعی‌اند) اهدافی نظیر دستگیری از بشر و تأمین سعادت وی را دنبال می‌کنند»^۲

۱. یونس/۳۲

۲. خبرگزاری کتاب ایران ۱۷/۵/۹۰ <http://www.ibna.ir/vdcee78z7jh8zzi.b9bj.html>

نقاط اصلی اشتراک همه‌ی مکاتب عرفانی دروغین این است که این‌ها همگی متأثر از مبانی تفکر لیبرال دموکراسی هستند. و این خود یکی از نشانه‌ها و قرائن مدیریت شده بودن این‌هاست. این فرقه‌ها حتی اگر ریشه‌ی ایرانی یا هندی و شرقی دارند باز هم می‌بینیم که در اساس با مبانی جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی لیبرالیسم اشتراک نظر دارند!

(۱) یکی از مهم‌ترین نقاط اشتراک تک‌تک این فرقه‌ها این است که همه از ناواقع‌گرایی ارزشی دفاع می‌کنند. یعنی می‌گویند ارزش‌ها سلیقه‌ای هستند و ریشه در واقعیت ندارند و یا قراردادی یا اعتباری هستند. این حرف دقیقاً مبنای ارزش‌شناختی لیبرال دموکراسی است. درحالی که مبنای ارزش‌شناختی نظام اسلامی این‌گونه نیست. زیرا ما معتقدیم که ارزش‌ها ریشه در واقعیت دارند؛ حسن و قبح ذاتی است. ارزش افعال در ذات آن‌ها نهفته است و این اختلافی بسیار جدی است. همه این‌ها از نسبت‌گرایی ارزشی دفاع می‌کنند همگی بالاتفاق می‌گویند ارزش‌ها نسبی‌اند. نسبت به افراد زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت می‌شوند. ارزش همانی است که هر فردی دوست دارد یا یک جامعه‌ای می‌پسندد. امروز آن را دوست دارید و فردا چیز دیگری را. این تغییرات هیچ خللی در معنویت و عرفان افراد ایجاد نمی‌کند. ما در اندیشه اسلامی با این حرف‌ها مخالفیم و می‌گوییم ارزش‌ها ثابت و پایدارند «حَلَّالٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

(۲) نقطه‌ی اشتراک دیگر این فرقه‌ها این است که همگی بر پایه‌ای از اومانیسیم شکل‌گرفته‌اند و اومانیسیم نیز از دیگر مبانی تفکر انسان‌شناختی در اندیشه‌ی لیبرال دموکراسی است. این‌ها همه این را ترویج می‌دهند و به گونه‌های مختلف هر کس به زبانی از آن دفاع می‌کند یکی می‌گوید بود و نبود خدا وابسته به خواست و عدم خواست انسان دارد، ما خالق خداییم نه خدا خالق ما، یکی می‌گوید خدا امری است ذهنی. هر کدام به گونه‌ای از این تفکر اومانستی در معنویت و عرفان خود بهره‌برداری می‌کنند.

(۳) از دیگر مبانی ارزش‌شناختی تفکر لیبرالیستی، به‌ویژه در حوزه‌ی رفتارهای فردی، لذت‌گرایی است. همه‌ی این فرقه‌ها نیز به نوعی بر همین پایه حرکت می‌کنند. همه می‌گویند شادی را برای شما به ارمغان می‌آوریم، غایتی که برای خودشان در نظر می‌گیرند و هدف عالی و نهایی که برای مکتب خودشان ترسیم می‌کنند به ارمغان آوردن شادی و لذت است. این همان مبنای لذت‌گرایی تفکر لیبرالیستی است از پائولو کوئیلو گرفته تا آشو، از سای بابا گرفته تا عرفان حلقه؛ همه مدعی‌اند همین کار را می‌خواهند انجام دهند.

۴) همه یا اغلب این‌ها از لیبرالیسم دفاع می‌کنند، حتی بدترین نوع لیبرالیسم که لیبرالیسم جنسی است. اگر اندیشمندانی مثل جان لاک که تفکر لیبرالیستی را مطرح کردند لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی منظورشان بود، این‌ها پست‌ترین نوع لیبرالیسم یعنی لیبرالیسم جنسی را ترویج می‌دهند و بی‌بند و باری را به نام معنویت و عرفان تئوریزه می‌کنند.

۵) همه‌ی این‌ها به معنای واقعی کلمه دین‌ستیز هستند که یکی دیگر از مبانی فکری لیبرال دموکراسی است. می‌دانیم که لیبرالیسم و مارکسیسم از این جهت هیچ تفاوتی ندارند. مارکسیست‌ها می‌گفتند دین افیون ملت هاست. لیبرال‌ها هم می‌گفتند دین امری است فردی نباید در جامعه دخالت کند. این‌ها دقیقاً یک حرف هستند. این عرفان‌های نوظهور نیز هر کدام به گونه‌ای همین هدف را دنبال می‌کنند. به‌عنوان مثال عرفان حلقه مدعی است که راهی برای سیر و سلوک است که ربطی به دین و ملیت و نژاد و قومیت ندارد. مهم نیست که شما ارتباطی به خدا دارید یا ندارید، اعتقادی به معاد دارید یا ندارید، این یعنی تفکر دین‌ستیزانه، با ادبیاتی محترمانه. عرفان پائولو کوئیلو نیز دقیقاً همین حرف را می‌زند، دفاع از تساهل و تسامح و تفکر پلورالیستی و یا عرفان آشو. آیا تفکری دین‌ستیزانه‌تر از این تفکر پیدا می‌کنید که بگویند تنها یک گناه در عالم هست و آن احساس گناه است. بدتر و دین‌ستیزانه‌تر از این حرف کسی پیدا می‌کند آن هم به نام دین و معنویت و عرفان!

۶) نکته‌ی دیگر اشتراکشان این است که همگی از سکولاریسم دفاع می‌کنند. می‌گویند دین نباید در سیاست دخالت کند، عرفان ما عرفان فردی است علی‌رغم این‌که همه سیاسی هستند و مدیریت شده توسط مراکز فکری غرب هدایت می‌شوند ولی تفکر سکولار را تبلیغ می‌کنند.^۱ نکته جالب توجه اینکه اکثر کیش‌ها و آئین‌های معنوی نو پیدا در ایالات متحده آمریکا، مدتی اقامت داشته‌اند، به تعبیر دیگر خاستگاه آئین‌های معنوی معاصر در شرق، هند و چین است، اما محل اقامت و بازسازی آن ادیان کشور آمریکا است.

در کشور ما هم تبلیغ این فرقه‌ها گسترده است به صورتی که: «بر اساس آمارهای موجود در حدود بیست سال اخیر تعداد ۴۵۰۰ عنوان کتاب با تیراژی حدود دویست میلیون جلد در ترویج و تبلیغ عرفان‌های نوظهور در کشور ما منتشر شده است! این تازه آن‌هایی است که مجوز رسمی از وزارت ارشاد دارند. آن‌هایی که غیرقانونی و قاچاق چاپ شده و در فضای مجازی هستند، بماند! این در حالی است که ما متأسفانه حتی ۴۵ کتاب در نقد این‌ها نداریم.»^۲

۱. حجت‌الاسلام دکتر احمد حسین شریفی در مصاحبه با ماهنامه آموزشی اطلاع رسانی معارف شماره ۹۰

۲. همان

اگر چه همه افراد و طبقات مخاطب این گروه‌ها هستند، اما بیشترین قربانیان آنان جوانان و زنانند. افراد گرفتار در بحران‌های روحی مناسب‌ترین طعمه‌های این جریانات هستند. همه‌ی انسان‌ها به دین و معنویت گرایش باطنی دارند، اما چون دینداری و عرفان راستین در قطب مخالف پیروی از هواهای نفسانی و جاذبه‌های شیطانی است، بسیاری پایبندی به دین و سلوک معنوی را دشوار می‌دانند و در نتیجه روی از آن بر می‌تابند. شگرد شیادانه‌ای که برخی از جاعلان معنویت‌های دروغین به کار می‌گیرند این است که به مخاطب چنین القا می‌کنند که می‌تواند بین خواسته‌های معنوی و امیال و هواهای نفسانی جمع کند!^۱

با توجه به این مقدمه لازم است تا مربیان محترم عقیدتی سیاسی نسبت به این عرفان‌های کاذب به مخاطبین اطلاع‌رسانی نموده و اذهان را روشن نمایند. به همین دلیل در سلسله مقالاتی به بررسی تعدادی از این مکاتب ساختگی خواهیم پرداخت. یکی از مشهورترین این مدعیان فردی است ملقب به «اُشو - OSHO» که متأسفانه در چند سال گذشته تعداد زیادی از کتاب‌های وی - بعد از گزینش و حذف بعضی از مطالب زننده - به فارسی ترجمه و در کشورمان منتشر شده است. در این شماره به بررسی شخصیت و مکتب ارائه شده توسط وی می‌پردازیم.

اُشو کیست

وی در یازده دسامبر ۱۹۳۱ میلادی در خانواده «موهان» در روستایی کوچک به نام «کوچ وادا» در ایالت مادیا پرادش هند، زاده شد. تحصیلاتش را در هند تا کارشناسی ارشد فلسفه ادامه داد و در ۱۹۵۳ فارغ‌التحصیل شد.



اُشو به مدت نه سال در دانشگاه جبال پور هند، به تدریس فلسفه پرداخت. وی، بیان اندیشه‌هایش را از دانشگاه‌های هند آغاز کرد و سپس به ایراد خطابه و تبلیغ در اقصی نقاط هند پرداخت. هنگامی که با استقبال عده‌ای مواجه شد، به ابداعات و ادعاهایی دست زد و خود را به‌عنوان «آغازگر خودآگاهی مذهبی نوین» معرفی کرد.

۱. دکتر فنایی اشکوری در مصاحبه با ماهنامه آموزشی اطلاع‌رسانی معارف شماره ۹۰

او در سال ۱۹۷۴م. یک مرکز مراقبه به نام کمون بین‌المللی اُشو، تاسیس کرد که بعدها به یکی از بزرگ‌ترین مراکز مراقبه در هند تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۱ - یعنی ۹ سال قبل از مرگش - جهت معالجه به ایالات متحده رفت و در آن‌جا پنج سالی اقامت گزید. پیروان اُشو - که به سانیا سین شهره‌اند - در حومه واشنگتن (ایالت اورگون) مزرعه‌ای به وسعت ۴۰۰۰ متر مربع اجاره کردند که البته در سال دوم اقامت وی در آمریکا آن مزرعه توسط پیروان اُشو خریداری شد و اُشو به مدت چهار سال در آن مزرعه به دنبال ترویج افکار و عقاید خود بود. مزرعه همان ابتدا «مرکز کمون بین‌المللی اُشو» نام گرفت (یعنی مرکز تولید، تبلیغ و ترویج افکار و عقاید اُشو). و به «راجنیش پورام» مشهور شد. پس از شش ماه که از اقامت اُشو در سرزمین امریکا سپری شد، خانمی با نام «شیلا» مدیرعامل مزرعه و جانشین اُشو در آن محله و منطقه شد، این مزرعه دارای اتاقک‌های کوچک، متوسط و بزرگ بود که برای مراقبه، مدیتیشن و ترویج افکار اُشو مورد استفاده قرار می‌گرفت. تصمیم ایشان بر این بود که اندیشه‌های اُشو از این مزرعه به سرتاسر کشور امریکا و کل جهان تسری داده شود. اُشو بعد از چهار سال، رسماً از ایالت متحده امریکا اخراج شد. در رابطه با علت اخراج اُشو از امریکا دلایل مختلفی ذکر شده است:

۱- اُشو و طرفدارانش روابط پر تلاطمی با ساکنان منطقه داشتند. در سال ۱۹۸۴ برای پیروزی در انتخاباتی که به منظور انتخاب دو عضو Wasco County Circuit Court برگزار می‌شد اقدام به ایجاد مسومیت غذایی اهالی منطقه Dallas نمودند. پیرو بررسی‌های انجام شده، اُشو به جرائمی مانند حمله زیستی به ساکنان منطقه، توطئه قتل و کیل ایالت اورگون،

و تخلف در روادید محکوم، دستگیر، و از آمریکا اخراج گردید.

۲- درگیری‌های خونین بین مریدان ارشد اُشو به خاطر اختلافات مالی مرکز و تخلفات وسیع و فساد مالی.

۳- مریدان او ادعا می‌کنند که اخراج او، به‌خاطر زیر سوال بردن ارزش‌های جامعه آمریکا بوده است و سران آمریکا از محبوبیت او احساس خطر کردند.



۴- اسناد سازمان اتباع وزارت خارجه آمریکا که وزارت امور خارجه هند هم آن‌ها را تأیید کرده، نشان می‌دهد که اخراج او، به دلیل ترویج افراطی فساد اخلاقی بوده که حتی فضای غیر اخلاقی جامعه آمریکا هم آن را برنتابید.^۱ به تعبیر دیگر علت اخراج اُشو رواج فساد جنسی خارج از قانون توسط وی است. اُشو بیش از ۱۳۰ شاکی خصوصی داشته که اولین شاکی خصوصی وی، شیلا، مدیر عامل و جانشین اُشو بود.

باید توجه کرد که اگر شخصی از یک کشور اسلامی به دلیل فساد اخلاقی و جنسی که در قوانین اسلام مسئله حساسیت برانگیزی است، اخراج شود، خیلی اعجاب‌آور نیست، اما اخراج فردی به دلیل فساد اخلاقی از ایالات متحده بسیار عجیب است و این امر نشان‌دهنده عمق فساد اخلاقی شخص است.

پس از آن بیست‌ویک کشور جهان مانع از ورود او به کشورشان شدند تا سرانجام سال ۱۹۸۵ مجدداً به هند رفت و در شهر پونای هند ساکن شد.

اُشو در ۱۹۹۰ به طرز مشکوکی درگذشت. برخی طرفدارانش می‌گویند در اثر مسمومیت با گاز تالیوم توسط نیروهای امنیتی آمریکا در سال ۱۹۸۶م. آرام آرام مریض شد و چهار سال بعد از دنیا رفت. برخی دیگر می‌گویند در بازداشتگاه او را در معرض اشعه رادیواکتیو قرار دادند، ولی ناظران بی‌طرف گفته‌اند در اثر ابتلا به ایدز مرده است.

وی در دوران حیاتش به چند نام شهره بود:

«راجا» نام زمان کودکی

«راجنیش» در سال ۱۹۶۰

«آچاریا راجنیش» از ۱۹۷۱

«باگوان شری راجنیش» از دسامبر ۱۹۸۸

و از سپتامبر ۱۹۸۹ «اُشو» نامیده شد.

بنا به گفته راجنیش او این نام را به پیشنهاد یکی از شاگردانش از واژه اشنیک (Oceanic) به معنای (پیوسته به آب دریا و یکی شده با آن) برگرفته که برای نخستین بار در آثار ویلیام جیمز به کار رفته است.



از آن جا که واژه‌ی اشنیک (دریاگون) تنها به توصیف و تجربه می‌پردازد و شامل شخص تجربه کننده نمی‌شود، راجنیش واژه‌ی (أشو) را برای خود پسندیده و برمی‌گزیند. او بعدها پی‌برد که این واژه از قدیم در میان ساکنان خاور دور رواج داشته و به معنای (شخص مقدسی که آسمان بر او گل می‌افشاند) به کار می‌رفته است.

أشو در دوران زندگی خود توسط مریدان ثروتمند آمریکایی و اروپایی‌اش توانست نزدیک به ۶۰۰ مرکز برای فرقه خود در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا تأسیس نماید، لیکن بعد از مرگ وی تعداد این مراکز به کمتر از بیست مرکز کاهش یافته است.

أشو سخنران قهار بود و سخنرانی‌های او کمتر از پنج ساعت نبود و در تمام آن‌ها از مثال‌ها و داستان‌های مختلفی استفاده می‌کرد. از وی بیش از هفت هزار سخنرانی بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است، که در بیش از هفتصد جلد کتاب و مجله درج شده و تاکنون این کتاب‌ها به بیش از پنجاه زبان دنیا ترجمه شده است. آشو یک نویسنده به معنای رایج نیست، او شخصاً هیچ کتابی را ننوشته است، بلکه کتاب‌های منتشر شده با نام آشو، در واقع مجموعه‌ای از سخنرانی‌های وی هستند.

از آشو در سایت‌های مختلف بالغ بر سه هزار عکس وجود دارد که معمولاً عکس‌های وی روتوش شده و زیباسازی شده است. در این قبیل عکس‌ها، چهره‌ای پیامبرگونه به آشو داده شده، وگرنه صورت حقیقی او با غالب عکس‌هایش متفاوت است.

أشو لباس خود را به گونه‌ای انتخاب می‌کرد تا تداعی لباس مقدس در مکاتب مختلف را داشته باشد.

أشو ادعاهای عجیبی را مطرح می‌کند که ابتدا خواننده را به شخصیت متکبر و مغرور وی رهنمون می‌کند و سپس با عمق محتوای بسیار مبهم و غیر قابل درک او مواجه می‌نماید. ادعاهایی که شاید در دنیا از طرف کسی بیان نشده است!

برخی از ادعاهای آشو به قرار زیر است:

- ۱) آشو روشن‌ضمیر شده و به مرحله شکوفایی رسیده است.^۱
- ۲) آشو در کنار بودا و عیسی و موسی قرار دارد و راه او، همان راه کریشنا، مسیح، موسی و زردشت است و مانند پیامبران می‌باشد و عصاره تمام ادیان را هدیه می‌دهد.^۲

۱. آشو، الماس‌های آشو، ص ۴۱۱؛ راز بزرگ، ص ۵۸؛ بلوغ، ص ۱۷

۲. همان، آه، این...، ص ۲۸؛ و آنگاه نبودم، ص ۱۱۴؛ راز بزرگ، ص ۶۲

۳) بدون اُشو تمام دنیا در زیانند و غیر از اُشو هیچ کس نمی تواند؛ چرا که پیام او کاملاً جدید است؛ «من پیامی کاملاً جدید برای دنیا دارم؛ بنابراین سوء تفاهم امری حتمی است. ولی خوب به یاد بسپارید که هر کس که صدایش را بر علیه من بلند می کند باید آن را با سند و منطق حمایت کند و آماده باشد تا قطعه قطعه شود!»^۱

۴) هر که با اُشو باشد برکت می یابد و فانی می گردد و شاخص می شود.^۲

۵) اُشو بدون ایدئولوژی، ملت و دین و مکتب کلامی و فلسفی است.^۳

۶) اُشو برای تمام بشریت کیمیاگر و حقیقت است.^۴

۷) وی در مورد آثار خود می گوید «آثار من اصل و فلسفه نیست بلکه نوعی کیمیاگری است، علم تغییر و تحول است.»



زندگی شخصی اُشو خود موضوع مهمی برای ناقدان

اوست. زندگی اُشو علیرغم ادعای عرفانی که درباره خود داشته است اصلاً شباهت و رنگ و بوی یک زندگی عرفانی نداشت بلکه برعکس شباهت زیادی به زندگی شیفتگان دنیا داشت. اُشو در دوران اقامت خود در امریکا سالیانه ۱۵ تا ۴۵ میلیون دلار درآمد شخصی از مریدان ثروتمند آمریکایی خود کسب کرده است. وی در دوران اقامت خود در شهر آنتیلوپ آمریکا مالک یک هواپیمای شخصی و ناوگانی مرکب از ۹۳ دستگاه ماشین گران قیمت (ROLLS ROYCE رولز ریز) بود. که بعضی از قسمت هایشان طلاکاری شده بودند و مدیر برنامه هایش در پاسخ به سؤالی از دلیل تعدد این ماشین ها، اعلام کرده بود: «اُشو، بسیار ماشین دوست دارد و می خواهیم تعداد این خودروها را به سیصد و شصت و پنج برسانیم؛ تا او برای هر روز سال یک ماشین داشته باشد. به همین دلیل در آمریکا به رولز ریز گورو (مرشد رولز ریزی) معروف شد.»^۵

۱. همان، مزه ای از ملکوت، ص ۴ و ۱۰؛ گل های جاودانگی، ص ۱۴۷

۲. همان، راز بزرگ، ص ۱۶۹؛ خلاقیت، ص ۸

۳. همان، الماس های اُشو، ص ۳۳۹

۴. همان، یک فنجان چای، ص ۲۳؛ شکوه آزادی، ص ۱۵۹؛ راز بزرگ، ص ۱۰۶

۵. سید جلال آشتیانی - عرفان شمنیسم ص ۲۳۰

اعتقادات اُشو

اُشو خود را «آغازگر خودآگاهی مذهبی نوین» می‌داند و مدعی است که حرف تازه‌ای ارائه داده است. در حالی که نظرات وی به شدت تحت تأثیر مذهب تانترا است که آن را با مبانی ماتریالیستی غرب آمیخته و همان حرف‌های کهنه را با ادبیاتی نه چندان جدید مطرح می‌کند. برای روشن شدن این مطلب، قبل از بررسی عقاید و سخنان اُشو لازم است تا در خصوص مذهب تانترا مطالبی ارائه شود.

آیین تانترا

تانترا از دسته آیین‌های باستانی است که در بیشتر ادیان اصلی هند مانند هندویسم، بودایی و جینی تأثیر گذارده است.

از دیدگاه آیین تانترا، دور جهان به چهار عصر اصلی تقسیم می‌شود:

۱- در عصر نخست - کرینایوگا (Kṛta Yuga) - که عصر طلایی کمال است، همه در معرفت به سر می‌برند، خدا و اهریمنی نیست، دهارما (Dharma) یا نظم کیهانی استوار است.^۱ همه ریگ‌ودا (Rg-Veda) را باور دارند. حقیقت و دانش برجسته‌ترین نقش را در عصر کالی ایفا می‌کند و مراقبه برترین عمل آیینی این عصر به‌شمار می‌آید.

۲- در عصر ترت‌یوگا (Tretā Yuga)، یک چهارم دهارما فراموش می‌شود و گاو - به‌عنوان نمادی از دهارما و نظم کیهانی - روی سه‌پا می‌ایستد و طبیعت برجسته‌ترین نقش را در عصر ترتاً ایفا می‌کند. قربانی برترین عمل آیینی این عصر به‌شمار می‌رود.

۳- در دوآپارا یوگا (Dvāpara Yuga)، کشمکش مخالفان و جنگ خدا و اهریمن آغاز می‌شود. اختلاف نسبتاً زیادی میان طبقات اجتماعی به‌وجود می‌آید و براهمان‌ها وظایف خود را به خوبی انجام نمی‌دهند. در این‌جا نیمی از دهارما به فراموشی سپرده می‌شود و گاو روی دو پا می‌ایستد. آمیزشی از طبیعت و جسم برجسته‌ترین نقش را در عصر دوآپارا ایفا می‌کند و پرستش خدایان اصلی‌ترین عمل آیینی این عصر محسوب می‌شود.

۴- کالی یوگا (Kali yuga) که به معنای عصر تاریکی است، آخرین عصر از عصرهای چهارگانه است. در این عصر یک چهارم، دهارما باقی می‌ماند و ارزش‌های معنوی و اخلاقی نابود می‌شوند.

۱. به موضوعات نبود خدا و اهریمن؛ نظم کیهانی؛ رقص شیوا و راه‌هایی در عصر کالی دقت فرمایید.

در ویشنو پورآنا (کتاب مقدس آیین) آمده است که: «فساد بر همه چیز حکم فرما خواهد شد، دولت و ثروت تنها معیار ارزش و مقام، شهوت یگانه پیوند میان زن و مرد، و دروغ تنها راه موفقیت در امور دنیوی محسوب خواهد شد. نظام طبقاتی متلاشی می‌شود و دستورات و احکام ودایی را دیگر کسی رعایت نخواهد کرد. براهمان‌ها از مقام خود سقوط خواهند کرد و پست‌ترین طبقه بر زمین حاکم خواهند شد.»

جسم، برجسته‌ترین نقش را در عصر کالی ایفا می‌کند و عمل خالصانه، برترین عمل آیینی این عصر به‌شمار می‌رود.

نکته‌ی قابل توجه در این بخش از آموزه‌های تانترا، حضور برجسته‌ی خدای کالیی در به‌وجود آمدن عصر کالی (تاریکی) است. کالیی که خدایی مونث است، در نقاشی‌ها و تصاویر، شیوا (خدای مرد) را با حالتی دهشتناک به زمین افکنده و او را نیمه جان کرده است! بدین‌گونه، شیوا از رقصیدن باز می‌ایستد و همین امر، سبب ایجاد خلل در نظام جهان می‌شود.

کالیی سپس با ظهور خود و مجازات شدید بدکرداران و ریاکاران، به عصر کالی پایان می‌دهد و چرخه عصرها را به عصر طلایی باز می‌گرداند.

از این‌جا می‌توان به پیوند میان آیین تانترا و عصر کالی پی برد؛ به این صورت که بر اساس برخی متون مقدس، باور به این آیین و انجام آموزه‌های آن، تنها راه رسیدن به رهایی در این عصر است.

بر اساس این متون، آموزه‌های پیشین ارزش عملی خود را از دست داده و دیگر نمی‌توانند فرد را به رهایی رهنمون شوند؛ از این رو، باور بر این است که در این عصر، فرد به جای دوری از لذات و هواهای نفسانی، خود را با آگاهی در آن‌ها غرق می‌کند تا بتواند به رهایی دست یابد.

در آیین تانترا از دخترهای طبقه‌ی پایین جامعه و روسپی‌ها برای اجرای مراسم آیینی خود استفاده می‌کنند. هر اندازه فساد و هرزگی زنان بیشتر باشد، برای اجرای این آیین مناسب‌ترند. تعلیمات پیروان این آیین طولانی و سخت است و حتی زن‌های جوان نیز باید با گورو (مربی) در ارتباط باشند و بدن خود را وقف عمل به آیین‌ها کنند.^۱

۱. جنبه‌های زنانه در آیین تانترا / پژوهشنامه‌ی ادیان سال ۵، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰

خدای اُشو

اُشو تحت تاثیر اندیشه‌های هندوئیسم مفهوم خدا و جهان وجود را در یک راستا می‌داند و باز تحت تاثیر همان اندیشه و به خصوص عقاید بودایی نهایت سیر انسان را وصول به این حقیقت باطنی هستی معرفی می‌کند. در اندیشه ادیان هندی اعتقاد افراطی به وحدت کیهانی عالم باعث شده تا در خدانشناسی این ادیان چیزی به نام خدای مشخص صاحب اراده وجود نداشته باشد. خدانشناسی اُشو نیز در همین حال و هوا رقم خورده است.

سخنان اُشو درباره خدا بسیار متناقض، مبهم، بی‌معنا و سبک است. گاهی منکر وجود خداست و می‌گوید خدا مفهومی ذهنی است و گاهی کل هستی را خدا می‌داند. خدای اُشو یک رقاصه، یک شعر، یک تجربه و گاهی خدای وی عشق است. گاهی خداوند هم نور است و هم تاریکی و در برخی موارد می‌گوید خدا فقط نور است و تاریکی ندارد. عبارات او درباره‌ی خدا، در بعضی موارد زیباست و حتی در برخی موارد شبیه اعتقادات اسلامی است ولی در پس این زیبایی با ظرافت تمام یک گمراهی بزرگ پنهان شده است.

دقت در سخنان وی (که در زیر آمده است) برای اهل فن کافی است تا به اوج گمراهی او پی ببرند.

(۱) «سالکان معنوی علیه من هستند، زیرا تصور می‌کنند که من خدا را انکار می‌کنم. من خدا را انکار نمی‌کنم، بلکه به او بعدی واقعی می‌بخشم، او را زنده می‌کنم، او را به تو نزدیک‌تر می‌کنم، حتی از قلبت نزدیک‌تر. خدا هسته وجود توست. او از تو جدا نیست، دور نیست، در آسمان نیست، بلکه همین‌جاست. من می‌خواهم آن تصور را که خداوند جایی دیگر در زمانی دیگر است نابود کنم. خداوند اکنون و همین‌جاست. غیر از این‌جا مکانی و غیر از اکنون زمانی وجود ندارد.» (سخنان و گفتارهایی بخش اُشو)

(۲) «دینداری چیزی نیست جز هنر نیست کردن خود در کل. کل همان خداست. به همین دلیل کسی که به خدا رسیده است مقدس نامیده می‌شود. او خود، کل شده است. دیگر مستقل از کل نیست. پندار نادرست و احمقانه جدا و مستقل بودن از کل را دور انداخته است. او دیگر کوه یخ نیست، بلکه ذوب شده و به اقیانوس پیوسته است. آن لحظه، لحظه شادمانی است. پس از آن دیگر شادمانی تو را ترک نخواهد گفت.»

(۳) «هستی دم دست توست و خدا فقط در ذهنت وجود دارد. یک مفهوم است و وجود عینی ندارد.» (زندگی موهبتی الهی است از اُشو)

- ۴) «کلمه خدا یک بهانه است، ابزاری است برای ابراز احساسات ما به کل، در واقع کل هستی خداست» (اُشو - راز بزرگ)
- ۵) «خدا نام دیگر ناشناخته و ناشناختنی است. بزرگ‌ترین خطر است. اما آن‌گاه که خطر کنی بی‌درنگ رشد می‌یابی.» (اُشو - عشق پرنده آزادی است)
- ۶) «پیام من خیلی ساده است در زندگی کردن حد و مرزی برای خود قائل نباشید. با تمامیت وجود، شور و شوق و عشق و نهایت احساس زندگی کنید، چرا که غیر از زندگی؛ خدایی وجود ندارد.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اُشو)
- ۷) «نیچه می‌گوید خدا مرده است. این حرف اشتباه است، برای این‌که خدایی که آن‌ها می‌گویند هرگز وجود نداشته که حالا بخواهد بمیرد. زندگی هست، همیشه بوده و خواهد بود؛ این یعنی خدا.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اُشو)
- ۸) «خداوند یک شخص نیست، بلکه تنها تجربه‌ای است که تمام هستی را به پدیده‌ای زنده مبدل می‌سازد. تنهایی او مطرح نیست. او با زندگی می‌تپد... با زندگی که دارای ضربان است. لحظه‌ای که دریایی دل هستی می‌تپد، خداوند را کشف کرده‌ای.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اُشو)
- ۹) «خدا شخص نیست بلکه اوج احساس سعادت و آرامش و احساس غایی من به این جهان متعلقم و جهان به من متعلق است می‌باشد.» (اُشو - شهامت)
- ۱۰) «من از هیچ‌کس نمی‌خواهم که به من وفادار باشد، به من وابسته باشد در هیچ راهی. تمام تلاش من این است که به شما آزادی کامل را بدهم، پس روش و متدها هم هر چیزی که شما می‌خواهید، شما می‌توانید خودتان آن را مطابق با خودتان خلق کنید. حتی خدا هم لازم نیست، هیچ چیزی نیاز نیست؛ تو خودت برای خودت کافی هستی.»
- ۱۱) «اگر خداوند بخواهد دعاها را بکشد نمی‌تواند! در این‌جا او ناتوان است! عشق غایت است.» (اُشو - راز بزرگ)
- ۱۲) «شیطان قدرت گمراه کردن شما را ندارد، خداوند هم قدرت هدایت شما را ندارد.» (اُشو - راز بزرگ)
- ۱۳) «خدا شیء نیست موضع است، موضع جشن و سرور.» (اُشو - الماس‌های اُشو)
- ۱۴) «حق با زرتشت است هنگامی که می‌گوید: "من تنها می‌توانم به خدایی ایمان

بیاورم که قادر به رقصیدن است" مایلم که به آن اضافه کنم اگر قادر به رقصیدن پس خدا می‌شوید.» (أشو - معبودی رقصان)

۱۵) «خدا فلسفه نیست بیشتر موسیقی است. خدا نثر نیست بیشتر شعر است. خدا فرضیه نیست بیشتر رقص است.» (أشو - دل به دریا بزن)

۱۶) «راه من کاملاً متفاوت است من می‌گویم عشق خداست.» (أشو - با خود یکی شو)

۱۷) «اگر از من می‌پرسید، من به شما می‌گویم، خدا را فراموش کنید، حقیقت را فراموش کنید، من به شما می‌گویم تنها به دنبال عشق باشید» (أشو - راز بزرگ)

۱۸) «از نظر من، عشق مهم است و خدا چون ابزاری برای رسیدن به عشق است، اهمیت دارد. اصولاً خدا، هدف من نیست و من به خدا، علاقه‌مند نیستم.» (أشو - دل به دریا بزن)

۱۹) «عارف، در جست‌وجوی شادمانی، به زندگی روی می‌آورد. او پروای خدا در سر ندارد؛ البته عارف در راه خود، خدا را هم می‌یابد؛ اما او در جست‌وجوی شادمانی است. بنابراین، عرفان هیچ، مجموعه باورهایی در مورد بی‌خدایی یا باخدایی ندارد. عرفان، بر هیچ باوری متکی نیست.» (أشو - پرواز در تنهایی)

۲۰) «اگر عاشق باشی، می‌توانی خدا را کاملاً فراموش کنی؛ چرا که از عشق، هر چیزی امکان‌پذیر است.» (أشو - شهامت)

۲۱) «خدا نام دیگری است برای عشق ابدی.» (أشو - عشق رقص زندگی)

البته عشقی که آشو از آن دم می‌زند و آن را خدا می‌داند در نظر او چیزی جز یک ارتباط سخیف جنسی نیست. به این عبارات وی توجه کنید:

۲۲) «در هنگام سکس شما به جهان هستی از همیشه نزدیک‌تر هستید. توسط سکس است که الوهیت می‌تواند تولید زندگی کند و زندگی جدیدی را خلق کند. بنابراین در سکس ما به خالق از همیشه نزدیک‌تر هستیم... اگر ما با قداست!!! به سکس. روی بیاوریم، با بازیگوشی می‌توانیم به آسانی لمحهای از الوهیت را دریافت کنیم.»

(أشو - از سکس تا آگاهی ص ۲۲)

در عبارتی دیگر می‌گوید:

۲۳) «اگر خداوند سکس را گناه بداند بنابراین در این دنیا هیچ گناه‌کاری بزرگ‌تر از او نیست! در تمامی کائنات گناه‌کار بزرگ‌تری از او وجود ندارد.»

دین اُشو

همان طور که در مقدمه آمد؛ سخنان اُشو حرف تازه‌ای نیست. سخنان وی درباره همان مطالبی است که از گذشته‌های دور تا زمان معاصر برای عدم تقید مردم به دین بیان شده و در کتب کلامی و غیر آن پاسخ‌های مبسوطی به آن‌ها داده است. اُشو در تعالیم خود سعی بر آن دارد تا روحیه تقید به دیانت و ایمان را از شیفتگان خود سلب نماید. تعالیم وی نوعی پوچ‌انگاری و به‌دنبال آن نوعی لابلالی‌گری فکری و عقیدتی و عدم تقید به مبانی دینی را در پی دارد. او می‌گوید:

«هیچ ماهی به آموزش شنا نیازمند نیست؛ هیچ انسانی به آموزش مذهب نیاز ندارد؛ آن چه مورد نیاز است ساده شدن است. هرگونه پیچیدگی را رها کن؛ بازی‌های غیر لازم ذهن را دور بینداز؛ ساکت و ساکن شو و مذهب را در خود رشته درونی‌ات خواهی یافت.»
(اُشو - کتاب راز)

«در وجود همه انسان‌ها حسی به نام نیاز به شادمانی وجود دارد. شاد بودن، عین دین‌داری است.» (اُشو، دل به دریا بزن، ص ۴۶)

«این احساس "میل به شادمانی" هنوز در ژرفای وجود تو در تکاپوست؛ همچنان تو را می‌خواند؛ تا دوباره پیدایش کنی. تمام ادیان از این میل و احساس به‌وجود آمده‌اند و گر نه، هیچ دلیلی بر وجود دین نبود؛ زیرا دین، هیچ هدف عملی را برآورده نمی‌کند. به همین دلیل، از نظر انسانی که عملگراست، دین، چیزی بیهوده جلوه می‌کند و هیچ فایده‌ای ندارد؛ تلف کردن وقت است.» (اُشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، ص ۱۸)

«از نظر من، دین جنبه وحیانی ندارد و بر اعتقادات، متکی نیست. دین بر باورها متکی نیست؛ دین، ریشه در تجربه دارد.» (اُشو، پرواز در تنهایی، ص ۱۰۹)

«از آن زمان که دین دل مشغولی بوده است همگان دارند دروغ می‌گویند: مسیحیان، یهودیان، جنین‌ها همگان در حال دروغ گفتن هستند. همگی آنان از خدا می‌گویند. از بهشت و از دوزخ و فرشتگان؛ بدون آن که هیچ چیزی را در کل شناخته باشند.»

«همه‌ی آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است؛ همه شیوه‌های دروغین هستند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای به‌بار آورد و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه، فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه، از رنگ و بو می‌افتند و دروغ‌های نوتری، نیاز خواهد بود.» (مراقبه هنر و جد و سرور، ص ۲۰)

أشو دلایل جالبی را برای مخالفت با دین بیان می‌کند:

اولین دلیل وی این است که ادیان موجب جدایی بین مردم شده و یکپارچگی و انسجام بین مردم از دست می‌رود. وی می‌گوید «ادیان انسان‌ها را شقه شقه کرده‌اند و نه تنها به قطعات مختلف که به قطعاتی مخالف یکدیگر» (آینده طلایی ص ۳۷)

پاسخ این کلام این است که وظیفه انسان‌ها انتخاب دین درست و صحیح است. انسان‌ها باید آخرین دستور خداوند را که برای بشریت فرستاده، انتخاب کنند و با پیروی از آن به وحدت و انسجام برسند. نه این که چون ادیان اختلاف دارند اصل دین را زیر سوال برده و آن‌ها را کنار بگذارند. اگر صرفاً این اختلاف باعث کنار گذاشتن تمام ادیان شود، «فرقه آشو» نیز باید کنار گذاشته شود چون باعث ایجاد اختلاف بین انسان‌ها شده است. «فرقه آشو» نیز مخالفان زیادی در سراسر جهان به ویژه در هند دارد. خود آشو مخالف آیین هندو و ادیان دیگر است پس باعث شقه شقه شدن انسان‌ها شده است و طبق استدلال خودش باید کنار گذاشته شود.

دومین دلیل وی برای انکار دین این است که دین با هر چیزی که موجب لذت است مخالفت می‌کند. ادیان وعده‌های سرخرمن می‌دهند و با این وعده‌ها مانع ارضای میل جنسی انسان می‌شوند. وی می‌گوید: «اگر میل جنسی تو واقعاً ارضاء شود احتیاجی به آن همه وعده‌های پوچ نداری، چون به خواسته‌ات رسیدی، اگر میل جنسی تو نکوهش، سرکوب و نابود شود، اگر تو را مجبور کردند از این بابت احساس کنی، آن‌گاه موهوم‌پرستی می‌تواند به حیاتش ادامه دهد. با این ترفند است که موهوم و موهوم‌پرستی انرژی خویش را از خودکشی تو به دست آورده است.»

در جایی دیگر می‌گوید: «در تهذیب واقعی به هیچ کلیسا، پاپ و یا کشیشی احتیاجی نیست. زیرا تهذیب، شکوفایی دل توست. اگر تهذیب در سراسر جهان اشاعه پیدا کند بساط ادیان جمع می‌شود! برای بشریت چه موهبتی بالاتر از این نیست که انسان فقط انسان باشد؛ نه مسیحی، نه هندو، نه بودایی. ادیان جزمی طفیل آدم‌ها بودند. انگل‌هایی که مردم را به استثمار و بردگی کشانند، مجبورشان کردند که باور کنند و همه باورها بر ضد هوش است» (حتماً باور به آشو هم ضد هوش است)

أشو با این سخنان مرزی برای غریزه جنسی قائل نیست و ارضای غریزه شهوت را نهایت خواسته انسان قرار داده است.

در حالی که ادیان نیامده‌اند وعده ارضای شهوات در قیامت را بدهند بلکه هدف نهایی از ادیان و هدف نهایی از خلقت انسان رسیدن به کمال است، تقرب پیدا کردن به خداوند است. این‌ها لذات معنوی است که قابل مقایسه با لذات مادی و جنسی نیست.

أشو و اسلام

او تمام تعالیم عمیق اعتقادی - شریعتی اسلام و تلاش و جهد هزارساله عالمان اسلامی را رها می کند و از دریای عمیق آموزه های اخلاقی - عرفانی اسلام، تنها صوفی گری باطله را می بیند و کار را به جایی می کشاند که اسلام را بدون صوفی گری فاقد حیات و ارزش می پندارد این یا از ناآگاهی او نسبت به اسلام نشأت می گیرد و یا از این که خود را به تغافل زده تا اسلام اصیل را معرفی نکند.

وی می گوید: «نیازی نیست که صوفی مسلمان باشد. صوفی می تواند به هر صورتی و به هر شکلی باشد به دلیل این که صوفی گری هسته اصلی همه ی مذاهب است.»
 «صوفی گری به طور خاص با اسلام کاری ندارد. صوفی گری می تواند بدون اسلام هم وجود داشته باشد. اما اسلام بدون صوفی گری نمی تواند وجود داشته باشد.»

أشو و معاد

أشو بعد از عقاید انحرافی درباره ی خدا و دین، طبیعی است که مفهومی مانند معاد را قبول نداشته باشد. در این جا فقط برخی گفتارهای وی را نقل می کنیم. این جملات را مقایسه کنید با تعالیم بلندی که در ادیان الهی در خصوص فلسفه هستی و هدفمندی آن آمده است. آشو می گوید:

«در آغاز طبیعت است، در پایان طبیعت است، پس چرا در این میان، این همه هیاهو می کنی؟ چرا در میان این همه نگران و مضطرب، این همه جاه طلب هستی؟ چرا این همه یأس و ناامیدی به بار می آوری؟ کل سفر از نیستی به نیستی است.»
 «من هیچ وقت آدم جدی نبوده ام... من اصلاً جدی نیستم چون هستی اصلاً جدی نیست. بلکه خیلی سرزنده و شوخ است، پس پر از آواز و پر از موسیقی، و پر از خنده است. آن هیچ هدفی ندارد؛ آن اصلاً شبیه تجارت نیست. هستی خوشی خالص، رقص و سرشار از انرژی است.»

«خداوند، قبلاً در مورد تو قضاوت کرده و این، چیزی نیست که قرار باشد در آینده اتفاق بیفتد؛ بلکه قبلاً اتفاق افتاده، در مورد مسئله روز رستاخیز، نگران نباش؛ نیازی به ترس نیست... همان لحظه که خداوند تو را آفرید، در مورد تو قضاوت هم کرده.»
 «تو، مخلوق خدا هستی. اگر اشتباهی رخ بدهد، او مسئول توست؛ نه تو. اگر تو به گمراهی روی، او مسئول است؛ نه خودت. تو چطور می توانی مسئول باشی؟ اگر تو نقشه ای بکشی و غلط از آب درآید، کسی نمی تواند بگوید خود نقشه مقصر بوده است.»

(أشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور، ص ۱۲۷)

أشو و دعا

وقتی آشو خدا را انکار می کند تبعات آن را نیز (دعا) انکار می کند. در واقع می گوید که خدایی وجود ندارد تا که به دعای تو گوش دهد و تمام این ها افسانه است.

جایی برای دعا وجود ندارد، زیرا دعا خدا محور است. اگر خدایی وجود نداشته باشد، نزد چه کسی می توانی دعا کنی؟ تمام دعاها کاذب هستند، زیرا کسی وجود ندارد که به آن ها پاسخ دهد، کسی نیست که بشنود. تمام دعاها تحقیر، توهین و تنزل از مقام انسانی است. تمام دعاها زشت هستند! تو نزد افسانه ای زانو می زنی که وجود ندارد. تصور آشو از خدا، مانند برخی ادیان دیگر، یک موجودی به شکل انسان با کمی تفاوت است، در نقدی که به دعا می کند این مسأله روشن است:

«کسی وجود ندارد که دعاها را بشنود؛ کسی وجود ندارد که به دعاها را شما پاسخ بدهد. تمامی مذاهب شما را برونگرا می سازند تا شما به درون رو نکنید. دعا یک چیز برون گرا است. خدا آن جا هست و شما نزد آن خدا فریاد می کشید. ولی این شما را از خودتان دور می کند. هر دعایی غیرمذهبی است.»

«و دعا چیزی جز تکه پاره های افسانه ای به نام خدا نیست. از دعا پرهیز کنید. دعا شما را از حقیقت وجودین خود دور می سازد. عمیق تر وارد مراقبه شوید. این تنها دیانت ممکن است.»

«و پنج میلیارد نفر دعا می کنند و فقط یک نفر می شنود! آیا فکر می کنی که او سالم باقی بماند؟ "نان روزانه ام را به من بده!" چرا برای تمام عمرت درخواست نکنی و تمامش نکنی؟! یک بار دعا کفایت می کند!... ولی تو هر روز او را به زحمت می اندازی، مانند یک زن که به شوهرش نق می زند، صبح و شام. و محمدیانی هستند که پنج بار در روز دعا می کنند. آنان نق زن های بزرگی هستند!» (فصل اول کتاب توطئه ای به اسم خدا)

در این عبارت کاملا روشن است، خدایی را که آشو دعای در مقابل او را نفی میکند، خدای دارای جسم است، که باید برای شنیدن دعای مردم گوش داشته باشد، و معلوم است، خدای مجسوم آشو، قادر به شنیدن دعای همزمان پنج میلیارد انسان نیست. و این خدا به گفته آشو و ما یک افسانه است، بله ما هم در این نکته با آشو هم عقیده ایم، که خدایی که برای شنیدن دعا گوش لازم دارد افسانه ای بیش نیست.

أشو و عبادت

در تناقضی دیگر اصل دعا را نفی می کند ولی برای عبادت دستورالعمل می دهد. آشو با عبادت‌هایی که ادیان و مذاهب به افراد یاد می دهند مخالف است و معتقد است که عبادت، باید خودجوش باشد. در تعالیم آشو آمده است: «کلیساها، مذاهب... همه‌ی آن‌ها به تو آموزش عبادت می دهند؛ ولی در واقع، آن‌ها تو را از نیایش، تهی می کنند؛ چرا که نماز، ماهیتی خود جوش دارد؛ یاد دانی نیست... آنها عبادت از پیش آماده‌ای به شما می دهند؛ عبادت، امری خودجوش و درونی است. بگذارید عبادتتان هم خودجوش و درونی باشد. اگر با خدا تصنعی صحبت کنید، پس کجا می‌توانید اصیل و طبیعی باشید؟... شما این‌طوری تمام ارتباط خودجوش را از دست می‌دهید.» (أشو - شهامت، ص ۸۷ و ۹۰)

أشو معتقد است که مراقبه " تخلیه کامل ذهن؛ نه تمرکز "، کلید دریافت حقیقت است و همه‌ی روشن دلان تاریخ از همین مسیر، به مقصد رسیده‌اند. او سکوت عمیق را جایگزین عبادت‌هایی می‌کند که با لفظ و کلام، آمیخته‌اند. در عرفان آشو، تنها عبادت، سکوت است و بس. «کلمات برای ایجاد ارتباط بین مردم خلق شده‌اند. خداوند، یک انسان نیست که با کلام با او

ارتباط برقرار کنید، در آن‌جا اصلاً و ابداً، نیازی به کلام نیست؛ تنها سکوت عمیق لازم است.» (أشو - بگو آری، ص ۷۷ و ص ۱۸۶)

أشو اول: با نیایش‌های تعریف شده و از پیش آماده، مخالفت می‌کند و می‌خواهد هر کسی عبادت خودجوش و خلاقانه داشته باشد. و دوم: تمام مناسک و آداب جمعی ادیان را لغو می‌خواند و معتقد است که نیازی نیست جایی جمع شویم و برای عبادت، به جایی برویم. ولی خودش مناسکی با آداب خاص ابداع کرده و به مریدانش این‌گونه توصیه می‌کند: «برای تبدیل ترس به عشق در جایی که احساس راحتی می‌کنید، بنشینید؛ آن‌گاه دست‌هایتان را روی دامن‌تان بگذارید؛ دست راست را زیر دست چپ قرار دهید. این حالت، مهم است... دو شست به هم متصل می‌شوند. آن وقت، استراحت کنید. چشم‌هایتان را ببندید... اگر ممکن است، با پنجاه دقیقه شروع کنید... هر روز این عمل را انجام دهید.» (أشو - شهامت ص ۱۹۹)

اگر نماز فقط به جرم این که آدابی مخصوص دارد، از نظر آشو، مطرود است، چرا وی خود مراقبه‌های خاص ابداع و ترویج می‌کند؟ از طرفی اگر برای دین‌داری، به مکان خاصی احتیاجی نیست، چرا او کمون را جایگزین مسجد، معبد و کلیسا می‌کند؟ (همه می‌دانند که کمون بین‌المللی آشو در هند، هر ساله پذیرای مریدان آشو می‌باشد و از نظر آن‌ها، این کمون، همچون معبدی مقدس است.) اگر عبادت دسته جمعی مطرود است؛ چرا آشو مریدان خود را دعوت می‌کند که به مکان خاصی رفته و به صورت جمعی عمل جنسی انجام دهند و آن را عرفان معرفی می‌کند!

أشو و قرآن

نگاه الحادی أشو به قرآن بسیار ظریف است، به طوری که در نگاه اول قابل تشخیص نیست. أشو قداست قرآن را زیر سؤال برده و آنرا در حد یک دیوان شعر عرب تحلیل می کند! أشو قرآن را تنزیلی از جانب خدا نمی داند و برای آن جنبه وحیانی قائل نیست. جنبه علمی و عملی قرآن را نفی می کند و آن را جملاتی زیبا می داند. أشو حتی آشنایی اولیه با قرآن ندارد و به قول خود حتی با عربی هم آشنا نیست ولی آن را آهنگین می داند و مانند یک اسلام شناس به نقد آن می پردازد! وی می گوید:

«قرآن کتابی نیست که برای خواندن باشد، بلکه کتابی هست که باید آنرا سرود. اگر تو آن را بخوانی اشتباه می کنی! اما اگر تو آن را سرودی شاید خدا را پیدا کنی! قرآن توسط یک پژوهشگر یا فیلسوف و دانشمند نوشته نشده است. محمد کاملاً بی سواد بود، او حتی نمی توانست اسم خودش را بنویسد ولی او توسط خدا تسخیر شد بود؛ برای این که او کاملاً پاک و معصوم بود، او انتخاب شده بود که این آواز را شروع کند و این آواز قرآن بود. من زبان عربی را بلد نیستم و نمی فهمم. ولی می توانم قرآن را درک کنم برای این که می توانم آهنگ و زیبایی آن نوای عربی را درک کنم. چه کسی به معنا اهمیت می دهد؟! وقتی تو زیبایی یک گل را می بینی آیا می پرسی این چه معنی دارد؟! خود گل کافی است، وقتی شعله ی آتش را می بینی آیا می پرسی این چه معنی دارد؟! آتش کافی است، قشنگی معنی آن است. این خیلی بی معنی است که این چنین چیزی را معنی کنیم؛ این چنین ریتمی که دارای وزن و زیبایی است پر معنی نیز هست. بنابراین قرآن این چنین است و من سپاس گزارم که انتخاب شدم از طرف خدا - و یادت باشد خدایی به آن معنا که تو در ذهنت ساختی و فکر می کنی وجود ندارد! این یک درک و تجربه عمیق است، هیچ کسی نیست که به من اجازه داده باشد یا مرا انتخاب کرده باشد - متشکرم از خدا که اجازه داد به من تا این قسمت را با قرآن تمام کنم. باید زیبا باشد! باید بی معنی باشد! بسیار پر اهمیت است ولی هنوز غیر منطقی و عجیب ترین کتاب در کل تاریخ بشر است و مانند این کتاب نداریم.»

(أشو - کتاب های که دوست داشتم.)

أشو در این بیان قرآن را در حد یک کتاب که فقط ریباست و جنبه فهم و عمل ندارد پایین می آورد و اگرچه الفاظ زیبایی به کار می برد ولی در نهان سخن قرآن را از زندگی روزمره بشر کنار می گذارد. سخنان أشو در این جا درباره ی قرآن مانند سخنان کسانی است که از ابتدای نزول قرآن، این کتاب آسمانی را شعر می دانستند و پیامبر گرامی اسلام را شاعر خطاب می کردند. از طرفی سخن أشو درباره ی پیامبر در این بیان با سخنان توهین آمیز وی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همخوانی ندارد و ظاهراً صرفاً برای جذب مؤمنین به اسلام به سوی خود بوده است.

أشو و پیامبران الهی

با پوزش از محضر پیامبران الهی به ویژه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم و طلب عفو از درگاه خداوند رحمان و رحیم؛ اگرچه تا حد ممکن از نقل سخنان سخیف آشو در این بخش پرهیز کرده ایم ولی متأسفانه برای روشن شدن موضوع ناچاریم تا برخی سخنان سخیف وی را نقل کنیم. امیدواریم خوانندگان گرامی نیز با درک اهمیت مطلب ما را عفو نمایند.

أشو در ابتدا خود را در ردیف پیامبران بزرگ معرفی کرده و حتی کار خویش را شبیه آن‌ها معرفی می‌کند و با نام‌گذاری ساده، همه‌ی پیامبران و خودش را در یک مقام قرار می‌دهد و می‌گوید:

«راه من ساده است، به سادگی راه کریشنا، مسیح، موسی و زرتشت... چون فقط نام‌ها متفاوتند. و الآ راه یکی است.» (أشو - و آن‌گاه نبودم ص ۱۱۴)

او ابتدا نام صوفی را بر پیامبران قرار داده و خود را نیز صوفی می‌خواند: «من یک صوفی‌ام، مسیح یک صوفی است، همچنان که محمد و کریشنا و بودا.» (آواز سکوت ص ۲۱)

سپس وی وقیحانه این واژه را مترادف بر حیوانات دانسته و می‌گوید:

«وقتی شما دست به انتخاب می‌زنید، در واقع چیزی را سرکوب می‌کنید. ولی حیوان انتخاب نمی‌کند، برای او در مقابل هر پیشامدی تنها هر چه پیش آید خوش آید مطرح است. حیوان، خیلی راحت همه چیز را می‌پذیرد، او از انتخاب چیزی نمی‌داند. یک صوفی هم همین کار را می‌کند، او از انتخاب چیزی سر در نمی‌آورد.» (آواز سکوت ص ۱۰)

«یک صوفی هرگز در نظر جامعه فرد محترمی نیست.» (آواز سکوت ص ۱۵)

هدف آشو از بیان این مطالب پایین آوردن شأن انسان‌هایی است که در طول تاریخ مردمان بسیاری دنباله‌رو آن‌ها بوده‌اند، چون عوض کردن اعتقاد مردم و گرفتن رهبر دینی آن‌ها و معرفی رهبر جدید، نیاز دارد که رهبر قبلی را در نظر او خراب کنی و آن جایگاه رفیعی را که در ذهن مخاطبین دارد بشکنی.

أشو همانند کفار زمان جاهلیت به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تهمت شاعری و جنون می‌زند. (در این‌جا از نقل سخنان وی معذوریم - آشو آواز سکوت ص ۳۷ و ۳۸)

این همان دو صفتی است که در عصر جاهلیت، بت پرستان عربستان به حضرت نسبت می‌دادند و قرآن کریم بارها ساحت مقدس آن حضرت را از لوث این دو صفت، مبرا دانسته است.

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ - و گفتند: ای کسی که "ذکر" [قرآن] بر

او نازل شده، مسلماً تو دیوانه‌ای!» (حجر/۶)

«وَيَقُولُونَ أَأَنْتَا لَتَأْرِكُوا إِلَهَيْنَا لِشَاعِرٍ مِجُّنُونٍ - و پیوسته می گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟!» (صافات/۳۶)

«فَذَكَّرْنَا مَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مِجُّنُونٍ - پس تذکر ده، که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی!» (طور/۲۹)

«وَمَا صَاحِبِكُمْ بِمِجْنُونٍ - و مصاحب شما [پیامبر] دیوانه نیست!» (تکویر/۲۲)

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ - و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید!» (حاقه/۴۱)

وی وقاحت را تا جایی رسانده که گفته: حضرت قصد خودکشی داشته است. (نستجیر بالله) اُشو؛ در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز حرف‌هایی مشابه زده و معجزات او را جعلی می خواند. پیامبر اولولعزمی که کتاب‌های آسمانی او را به پاکی و قداست یاد کرده‌اند، در بیان اُشو، کسی که مشکل روانی دارد معرفی می‌شود.

(سخنان اُشو آن قدر وقیحانه است که از نقل آن معذوریم - اُشو؛ توطئه‌ای به اسم خدا - فصل اول)

این توهین‌های اُشو به پیامبران، توهین به جمعیت کثیری از مردم دنیاست، در صورتی که خودش توهین به دیگران را نفی می‌کند.

«باید نسبت به دیگران احترام عظیمی قائل شد.» (اُشو - الماس‌های اُشو ص ۳۵)

تنها پیامبری که اُشو همیشه از او به نیکی نام می‌برد و راه او را تعریف می‌کند زرتشت است.

اُشو و عقل

عقل چراغ راه بشر و عامل تمایز انسان از حیوان است و بر مبنای عقل است که انسان حق و باطل را از هم تشخیص می‌دهد. از این رو اسلام همواره بشر را به تعقل و تفکر فراخوانده است و در پذیرش اسلام اصل بر تحقیق و درک اصول دین بر اساس تفکر و تعقل است زیرا اگر کسی کمی در اوضاع آفاق و انفس تعقل کند قطعاً به حقیقت توحید و راه انبیاء الهی رهنمون خواهد شد. اما اُشو که برای گسترش اوهام باطل خود عقل را مانع کار خود می‌بیند به شدت به آن تاخته است.

اُشو معتقد است که مباحث استدلالی و منطقی برای شناخت خداوند، راه به جایی نمی‌برند. (اُشو، با خود یکی شو، ص ۲۸ - من درس شهادت می‌دهم، ص ۹۸)

از نظر او، روی آوردن به خدا از راه عقل و برهان، همانا از دست دادن خداوند است؛ زیرا عقل و منطق، باز دارنده‌اند. (اُشو، بگو آری، ص ۷۷)

او در جایی دیگر، عقل و دانش را از هم جدا کرده!!! و می‌گوید: «شناخت خداوند از راه عقل و هوش، میسر است. از راه دانش، نمی‌شود به خدا رسید و از راه باور، نمی‌شود خدا را شناخت؛ بلکه از راه عقل و هوش می‌توان شناخت. برای شناخت خدا، هوشی فراوان نیاز است.» (أشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، ص ۳۲)

أشو مریدان خود را به تعطیلی عقل و رسیدن به حیوانیت رهنمون می‌شود و می‌گوید: «زیرکی تو بیماری توست. زیاد عاقل نباش. همیشه به یاد داشته باش که توقف کنی. به افراط کشیده نشو. کمی حماقت و کمی خرد خوب است و ترکیب این دو تو را به یک بودا بدل می‌کند» (أشو - ذن تاروت - ص ۵)

«فکر چیزی نیست جز غباری در چشم کور ذهن، تفکر همیشه در درون شناخته و در پیرامون ناشناخته‌هاست، تو نمی‌توانی از خلال شناخته‌ها با ناشناخته‌ها تماس بگیری. پس شناخته‌ها را دور بریز و با ناشناخته‌ها تماس بگیر.» (أشو - یک فنجان چای ص ۲۲۸)

أشو راهیابی و تقرب به مبدا هستی توسط عقل را امری ناممکن و عبث می‌شمارد و کارایی عقل در شناخت خداوند را زیر سوال می‌برد:

«به خدا نه از راه عقل و منطق، بلکه از راه عشق باید روی آورد. روی آوردن به خدا از راه عقل و منطق، همانا از دست دان اوست. عقل و منطق بازدارنده است. دست و پا گیر است. خدا را نمی‌توان با تور عقل و منطق صید کرد. چنین توری برای خدایی چنان لطیف، زمخت است. خدا همچون ماهی نیست، بلکه همچون آبی سیال است. تو می‌توانی ماهی را در تور اندازی اما آب را نمی‌توانی. آب از تور تو رد خواهد شد. یگانه راه شناخت خدا، راه عشق است. به یاد داشته باش که می‌گویم یگانه راه؛ زیرا تنها عشق است که قلب تو را به روی هستی می‌گشاید. به روی ابهت و عظمت آن. این ابهت و عظمت همان خداست. شکوه هستی، خداست. بزمی همیشگی برپاست... سر، جایگاه مناسبی برای خدا نیست. در جایی که پای خدا در میان است بی‌سر باش»

در جای دیگری ضمن تاکید بر اهمیت درحال بودن می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد در زمان حال باشد نباید فکر کند فقط باید ببیند و وارد دروازه شود تجربه خواهد آمد اما تجربه را نباید پیشاپیش فکر کرد.» (أشو - ذن تاروت ص ۶)

أشو جویندگان طریقتش را به فکر نکردن ترغیب می‌کند و به جای آن توصیه به بیشتر احساس کردن می‌کند:

«کمتر فکر کن بیشتر احساس کن. کمتر هوشمندی به خرج بده بیشتر از شم خود

مددگیر، فکر کردن فرایندی بسیار فریبنده است و باعث می‌شود خیال کنی داری کارهای مهمی انجام می‌دهی. اما فقط در هوا، بالای ابرها قصر می‌سازی. افکار چیزی جز قصرهای معلق در هوا نیست.» (أشو - الماس‌های آشو ص ۲۱۹)

وی در راه تعطیلی عقل، درصدد نابودی فلسفه است زیرا موضوع اصلی فلسفه تعقل و تفکر و استدلال می‌باشد. وی در سخنی پراکنده و موهوم می‌گوید:

«فلسفه‌ها ربطی به واقعیت ندارند. فیلسوفان فکر می‌کنند که نشانی خدا را می‌دانند. در حالی که نمی‌دانند و هر چه می‌دانند چرند است. این چیزها زاده تخیل خودشان است، برای شناخت خدا انسان باید مذهبی بشود. برای شناخت واقعیت دو راه وجود دارد: اگر به واقعیت عینی علاقه مند هستید دانشمند شوید و اگر به واقعیت ذهنی متمایلید مذهبی شوید. در این صورت فلسفه به تدریج محو می‌شود. شاید در آینده ابداً نشانی از فلسفه نباشد یا اگر هم باشد تنها در دیوانه‌خانه‌ها بتوان سراغی از آن گرفت.» (آواز سکوت ص ۲۰۸)

اما آشو با وجود خار و خفیف کردن فلسفه و فیلسوفان به برخی از فلاسفه که می‌رسد نه تنها حرف‌هایشان را چرند نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را پیامبران زمان نیز خوانده است. این فلاسفه در واقع کسانی هستند که در مقابل ادیان به خصوص مسیحیت ایستاده‌اند و حرف‌هایی در مورد خدا نیز گفته‌اند.

«پیامبران واقعی ما این‌ها هستند: فوئر باخ، مارکس، نیچه، فروید، داروین؛ و این افراد کل ساختار را، کل بنا را، کل الگوی باورها را خراب کرده‌اند. می‌خواهم به شما بگویم که آن‌ها خدمت بزرگی به بشریت کرده‌اند.» (أشو - آواز سکوت ص ۱۷۷)

این سخن آشو مؤید ارتباط عمیق انحرافات شرقی با انحرافات غربی است.

أشو و سیاست

گرایش‌ات انزواطلبانه مذهبی و عرفانی بهترین کمک برای ستمگران و ارباب قدرت است تا در آرامش خیال و بدون هراس از اعتراض انسان‌های آگاه به چپاول اموال مردم بپردازند. تعالیم آشو یکی از نمونه‌های بارز عرفان سکولار یا معنویت غیر دینی است. معنویتی که حس حرکت اجتماعی آدمی را سلب می‌کند و او را به درون خودش می‌شکاند و از مسئولیت‌های اجتماعی رهایش می‌سازد. در این روش به فرد مخاطب همواره القا می‌شود که سیاست و سیاست‌ورزی خلاف تعالی آدمی است.

تاریخ شاهد نمونه‌های متعددی از حمایت حکومت‌های ستمگر از عقاید تخریبی و انزواطلب می‌باشد. به‌عنوان نمونه می‌توان از حمایت دستگاه خلافت اموی از گسترش فرقه

مرجئه یاد کرد فرقه‌ای که هرگونه قضاوت در مورد عمل دیگران را به قیامت حواله می‌داد و از تابعان خود می‌خواست نسبت به رفتار بد دیگران قضاوتی نداشته باشند. بنابر تعالیم آشو انسان معنوی باید دست از امور اجتماعی و مسئولیت‌ها بکشد تا با خود تنها شود و از بودن خود لذت ببرد.

به نظر آشو سیاستمداران آدم‌های کودنی هستند که از کودنی روی به سیاست آوردند. وگرنه اگر کسی کودن نباشد از میان شعر و شور و شعور و قدرت؛ قدرت را انتخاب نمی‌کند. «سیاست بازان نابالغ‌ترین ذهن‌های دنیا را دارند. آن‌ها مردمانی دیوانه هستند.»

(آشو - ریشه‌ها و بال‌ها ص ۱۰۵)

«هرگز سعی نکن کسی را به زور وادار کنی به زور بکشی و به زور هل بدهی و تحت کنترل خود درآوری. این‌ها همه ترفندهای نفس است و سیاست سرتاپا همین‌هاست.»

(الماس‌های آشو ص ۲۵۱)

این رویکرد با نگاهی که در ادیان ابراهیمی به‌ویژه آئین اسلام تعریف شده است ناهمخوان است. اصلاتی که اسلام به امور اجتماعی و سیاسی می‌دهد بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست. پیامبر اسلام و علی بن ابیطالب و تعداد دیگری از نامدارترین شخصیت‌های اسلامی افرادی بودند که بر مسند امور سیاسی تکیه زدند و خویشتن را نسبت به سرنوشت جامعه خود رها ندانستند.

باقی مانده‌ها

اما بزرگ‌ترین انحراف آشو - که نفی خدا، دین، معاد، پیامبران و هرگونه تقید به اخلاق برای رسیدن به آن است - در مسائل جنسی است، که همین انحراف هم باعث کشش افراد زیادی به سمت مکتب آشو شده است. آشو در این راه به مغلطه‌های بسیاری دست زده و استدلال‌ها و راه‌کارهای عجیب، خطرناک و البته غیرقابل عملی را ارائه می‌دهد. این موضوع به مقاله دیگری نیاز دارد که ان‌شاءالله در شماره آینده تحت عنوان زیر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. ضمناً برخی از منابع استفاده شده را نیز در شماره بعد معرفی می‌نماییم.

آشو و گناه

آشو و مدیتیشن

آشو و روابط آزاد جنسی

آشو و خانواده

آشو و تربیت فرزند

وقتی منحرف، عارف شود!!!

قسمت دوم عرفان هوس

اشاره

در شماره قبل ضمن توضیحی درباره عرفان های دروغین به بررسی قسمتی از نظرات یکی از مدعیان این مکاتب به نام اُشو پرداختیم. از آن جا که یکی از مهم ترین انحرافات مکتب اُشو در خصوص مسائل جنسی است، در این شماره به این موضوع می پردازیم. این موضوع به طور طبیعی موضوعات خانواده، فرزندان، تربیت و... را در بر می گیرد. اگرچه موضوع مقاله اُشو می باشد ولی از آن جا که نظرات اُشو شبیه بسیاری از مکاتب نوظهور دیگر است، به بهانه بررسی نظرات این عارف دروغین، به کلیاتی در این موضوع اشاره می کنیم که البته برای درک بهتر انحرافات اُشو لازم است.

انحرافات جنسی در طول تاریخ بشر

انحرافات جنسی و طرح آزادی های مربوط به آن بحث جدیدی نیست و از ابتدای خلقت انسان وجود داشته است.

در طول تاریخ بشر اقوام مختلف دچار انحرافات جنسی بوده اند و یکی از دلایل درگیری آن ها با پیامبران شان، این بود که نمی خواستند تن به دستورات آن ها در خصوص کنترل شهوت بدهند. خداوند کریم در قرآن مجید وقتی درباره ی جانشینان پیامبران صحبت می نماید علت انحراف آن ها را پیروی از شهوات - که مصداق اولیه آن طبق آیات و روایات شهوت جنسی است - بیان می فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا - اَمَّا پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.»^۱

نمونه‌هایی از آن‌ها که در آیات و روایات و تاریخ ذکر شده است از این قرار است:

۱- در زمان نوح زنان هوسران در مجلس مردان شرکت می‌کردند. امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «در زمان نوح عده‌ای از زنان خود را می‌آراستند و با لباس‌های زرد رنگ در مراسم شادمانی مردان شرکت می‌کردند.»^۱

۲- طبق بعضی از نقل‌ها کشندگان ناقه‌ی صالح به دلیل کامروایی از زنان فاسد دست به این اقدام زدند.^۲

۳- قوم لوط به عمل شنیع همجس‌بازی پرداختند.^۳

۴- حضرت یوسف علیه‌السلام به دلیل این‌که تسلیم شهوات زنان نشد به زندان افتاد.^۴

۵- سبب شهادت حضرت یحیی علیه‌السلام شهوترانی و علاقه پادشاه به یک زن بود.^۵

۶- بلعم باعورا^۶ عالم مستجاب‌الدعوه‌ای بود که برای نابودی لشگر موسی علیه‌السلام، به کفار پیشنهاد داد تا زنانشان را در میان لشگر موسی بفرستند و وقتی لشگر دچار زنا شد به هزیمت رفت.^۷

۷- «در تاریخ می‌خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می‌شدند، و صوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و نام آن‌را عبادت می‌گذاشتند.»^۸ «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً - نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز "سوت کشیدن" و "کف زدن" نبود.»^۹

۸- «تقفیان که توفیق اسلام را تفوق قریش می‌شمردند از مسلمانی، امتیازات بیشتر می‌خواستند، می‌گفتند ما مردمی عزیزیم از زنا چگونه توانیم گذشت و هم از ترک ربا بیم داشتند، می‌گفتند: همه کسب و سود ما از رباست، حرمت ربا و زنا از ما بردارید که ربا خوریم و زنا کنیم و مسلمان باشیم.»^{۱۰}

۱. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۹ ۲. تاریخ انبیا، رسولی محلاتی ص ۹۵ - مجمع البیان ج ۴ ص ۴۴۱

۳. و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است! * آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید و در مجلستان اعمال ناپسند انجام می‌دهید؟! «اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می‌گویی عذاب الهی را برای ما بیاور!» سوره عنکبوت آیات ۲۸ و ۲۹

۴. سوره یوسف علیه‌السلام ۵. تاریخ انبیاء ص ۵۸۳

۶. در آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف به این فرد اشاره شده است.

۷. منهج‌الصادقین ج ۴ ص ۱۴۲ ۸. تفسیر نمونه ج ۷ ص ۱۵۷ ۹. سوره انفال آیه ۳۵ ۱۰. نهج‌النصاحه ص ۶۴

۹- «در تاریخ اندلس اسلامی یعنی اسپانیای فعلی می‌خوانیم که نقشه‌ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت، وسائل عیاشی برای آن‌ها فراهم کردند: باغ‌ها و بوستان‌ها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد. دختران زیبا و طنّاز در خیابان‌ها به دل‌ربایی و عاشق‌سازی پرداختند. سرگرمی‌های شهوانی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مرد. پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی‌درنگ از دم تیغ بگذرانند.»^۱

۱۰- در فتنه باب که منجر به تشکیل فرقه بهائیت گردید، یکی از عناصر اصلی زنی به نام «فاطمه زرین‌تاج برغانی قزوینی» ملقب به «قرّة‌العین» بود. او نخستین زنی است که در تاریخ معاصر ایران، بر اساس دستورالعمل یک مکتب استعماری پوشش را از روی و تن بر گرفت و نخستین سنگ بنای بی‌حجابی را در جامعه اسلامی ایران به‌جا گذاشت. وی با سیمایی آراسته و نیمه برهنه بر منبر می‌نشست و با صراحت تمام می‌گفت: «آن‌چه اسلام آورده در هنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است و چون باب قائم حق دارد که در مذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام بعد از ظهور قائم، منسوخ است و چون قائم هنوز احکام و تکالیف جدید را مدون و تکمیل نکرده است زمان فترت است و کلیه تکالیف از گردن مردمان ساقط. تا امروز تبعیت از احکام دین اسلام بر شما واجب بود، ولی از هنگام ظهور باب دیگر بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از دستورات دین اسلام پیروی نماید. با لذت کامل زندگی کنید و از هر قیدی آزاد باشید.» یکی از مهم‌ترین نکاتی که وی به‌عنوان مذهب باب مطرح کرد و باعث شد تا هوسرانان جذب باییت و بهائیت گردند، اشتراکات جنسی و چند شوهری زنان بود.^۲

داستان شهر پمپی، کمون آلمان و موارد بسیار دیگری نیز در تاریخ آمده است که به برخی از آن‌ها به مناسبت مطالب دیگر این مقاله اشاره خواهیم نمود.

فطرت جنسی

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!» (روم/۳۰)

۱. مجموعه آثار شهید مطهری ج ۳ ص ۴۰۴ ۲. در تمام کتبی که به بررسی بهائیت پرداخته‌اند این موضوع آمده است.

آیه فوق بیانگر این حقیقت است که: نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین به طور کلی، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می گوید میان دستگاه تکوین و تشریح هماهنگی لازم است، آن چه در شرع وارد شده حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد و آن چه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود. به تعبیر دیگر: تکوین و تشریح دو بازوی نیرومندانند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها عمل می کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند. بدون شک شرع برای رهبری فطرت حدود و قیود و شرائطی تعیین می کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتد، ولی هرگز با اصل خواسته فطری مبارزه نمی کند بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، و گرنه در میان تشریح و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست. دین به صورت خالص و پاک از هر گونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است، بنا بر این وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.^۱

با این توضیح آن چه ادیان توحیدی در خصوص محدود کردن مسائل جنسی در دایره خانواده بدان امر نموده‌اند یک امر فطری است و نگاهی به تاریخ زندگی بشر این امر را ثابت می کند.

شهید مطهری در این خصوص می فرماید: چیزی که در وجدان هر مرد و زنی هست مسئله عفت است ولی چیزهایی هست که مقدمه و وسیله آن است؛ یعنی آن کسی که می گوید حجاب خوب است آیا می خواهد بگوید که حجاب، خودش از آن نظر که حجاب است خوب است قطع نظر از عفت؟ و اگر زن حجاب داشته باشد خوب است ولو این که این زن صد درجه بی عفت تر باشد از وقتی که بی حجاب بود؟ آیا آن کسی که می گوید حجاب خوب است، از این نظر می گوید که حجاب را مقدمه و حافظ و نگهبان خوبی برای عفت می داند؟ اگر به کسی که می گوید حجاب بد است بگویی آیا عفت بد است، می گوید نه. همان فاسدترین و بی عفت ترین زنان دنیا هم معتقدند که بی عفتی بد است. منتها وقتی که بگویی چرا این کار را می کنی، می گوید دیگران هم همین طورند، منتها کارهای دیگران را نمی بینند و اعمال مرا می بینند. چرا کمونیست ها نتوانستند با اشتراک جنسی و به اصطلاح با کمونیسم جنسی پیش بروند؟ ابتدا این کار را کردند ولی چون دیدند این امر برخلاف فطرت و وجدان بشر است، این موضوع را از سال ۱۹۳۶ به کلی کنار گذاشتند و گفتند شرکت فقط در مال است، موضوع زن و ناموس باید احترامش محفوظ بماند.^۲

۲. مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری ج ۲۱ ص ۲۶۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶ ص ۴۱۸

ما فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که آیا ریشه فطری و طبیعی دارد یا ندارد؟ زیرا این بحث دامنه درازی دارد؛ همین قدر می‌گوییم این توهم پیش نیاید که واقعاً علوم به آن جا رسیده که ریشه احساساتی از قبیل حیا و غیره - که امروز «اخلاق جنسی» نامیده می‌شوند - را به دست آورده است. آن چه در این زمینه‌ها گفته شده جز یک عده فرض‌ها نیست و خود فرض کننده‌ها به هیچ وجه وحدت نظر ندارند. مثلاً فروید منشأ پیدایش احساس حیا را چیزی می‌داند، راسل چیز دیگر، ویل دورانت چیز دیگر، ... علت اصلی تمایل این افراد به غیرطبیعی بودن این احساسات، عدم موفقیت برای توجیه صحیح این احساسات است.^۱

فطرت خانواده

یکی از دلایل اصلی «فطرت جنسی» انسان، تحکیم فضای خانواده است که آن هم جزو فطرت بشر است.

شهید مطهری می‌فرماید: در طبیعت تدابیری به کار برده شده که طبیعتاً انسان و بعضی حیوانات به سوی زندگانی خانوادگی و تشکیل کانون خانوادگی و داشتن فرزند گرایش دارند. قرائن تاریخی، دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد؛ یعنی زن و مرد منفرد از یکدیگر زیست کنند و یا رابطه جنسی میان افراد صورت اشتراکی و عمومی داشته باشد. زندگی قبایل وحشی عصر حاضر - که نمونه‌ای از زندگانی بشر قدیم به‌شمار می‌رود - نیز چنین نیست.^۲

اختصاص یافتن استمتاع و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می‌سازد و موجب اتصال بیشتر زوجین به یکدیگر می‌شود. فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیرهمسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت کردن او به‌شمار برود؛ در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به‌شمار می‌رود و در نتیجه کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه‌گذاری می‌شود.

علت این که جوانان امروز از ازدواج گریزانند و هر وقت به آنان پیشنهاد می‌شود، جواب می‌دهند که حالا زود است، ما هنوز بچه‌ایم، و یا به عناوین دیگر از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند همین است؛ و حال آنکه در قدیم یکی از شیرین‌ترین آرزوهای جوانان ازدواج بود. جوانان پیش از آن که به برکت دنیای اروپا کالای زن این‌همه ارزان و فراوان گردد «شب زفاف را کم از تخت پادشاهی» نمی‌دانستند.

ازدواج در قدیم پس از یک دوران انتظار و آرزومندی انجام می‌گرفت و به همین دلیل زوجین یکدیگر را عامل نیک‌بختی و سعادت خود می‌دانستند، ولی امروز کام‌جویی‌های جنسی در غیر کادر ازدواج به حد اعلی فراهم است و دلیلی برای آن اشتیاق‌ها وجود ندارد.

تفاوت آن جامعه که روابط جنسی را محدود می‌کند به محیط خانوادگی و کادر ازدواج قانونی، با اجتماعی که روابط آزاد در آن اجازه داده می‌شود این است که ازدواج در اجتماع اول پایان انتظار و محرومیت، و در اجتماع دوم آغاز محرومیت و محدودیت است. در سیستم روابط آزاد جنسی پیمان ازدواج به دوران آزادی دختر و پسر خاتمه می‌دهد و آن‌ها را ملزم می‌سازد که به یکدیگر وفادار باشند و در سیستم اسلامی به محرومیت و انتظار آنان پایان می‌بخشد.

بعضی‌ها مانند برتراند راسل پنداشته‌اند که جلوگیری از معاشرت‌های آزاد صرفاً به‌خاطر اطمینان مرد نسبت به نسل است؛ برای حل اشکال، استفاده از وسائل ضدآبستنی را پیشنهاد کرده‌اند؛ در صورتی که مسأله، تنها پاک‌ی نسل نیست؛ مسأله مهم دیگر ایجاد پاک‌ترین و صمیمی‌ترین عواطف بین زوجین و برقرار ساختن یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده است. تأمین این هدف وقتی ممکن است که زوجین از هرگونه استمتاع از غیر همسر یا همسران قانونی چشم‌پوشند، مرد چشم به زن دیگر نداشته باشد و زن نیز درصدد تحریک و جلب توجه کسی جز شوهر خود نباشد و اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در غیر کادر خانواده حتی قبل از ازدواج هم رعایت گردد.^۱

مخالفت با فطرت

با توجه به فطری بودن دین، محدودیت‌های جنسی و تشکیل خانواده، افرادی که درصدد توسعه بی‌بندوباری بوده‌اند تلاش کرده‌اند تا ابتدا آزادی‌های جنسی را یک امر فطری، عقلی و حتی دینی جلوه دهند.

شهید مطهری می‌فرماید: فروید و اتباع وی مدعی هستند که اخلاق کهن را در امور جنسی باید واژگون کرد و اخلاق جدیدی را جایگزین آن نمود. به عقیده فروید و اتباع وی اخلاق جنسی کهن براساس محدودیت و ممنوعیت است و آنچه ناراحتی بر سر بشر آمده است، از ممنوعیت‌ها و محرومیت‌ها و ترس‌ها و وحشت‌های ناشی از این ممنوعیت‌ها که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته، آمده است.

برتراند راسل نیز در اخلاق نوینی که پیشنهاد می‌کند، همین مطلب را اساس قرار می‌دهد. او به عقیده خود در زمینه اخلاق جنسی از منطقی دفاع می‌کند که در آن احساساتی از قبیل احساس شرم، احساس عفاف و تقوا، غیرت (حسادت از نظر او) و هیچ‌گونه احساس دیگری از این‌گونه که وی و امثال او آن‌ها را «تابو» می‌خوانند وجود نداشته باشد، معانی و مفاهیمی از قبیل زشتی، بدی، رسوایی در آن راه نیابد، فقط متکی به عقل و تفکر بوده باشد. محدودیت جنسی را فقط آن قدر می‌پذیرد که در مورد ممنوعیت‌های غذایی قابل پذیرش است.

وی در کتاب جهانی که من می‌شناسم در فصل مربوط به «اخلاق تابو» در پاسخ پرسشی که از وی می‌شود به این که «آیا هیچ‌گونه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند درباره‌ی امور جنسی خط‌مشی درست و عاقلانه‌ای در پیش گیرند دارید؟» می‌گوید: «... بالأخره لازم است که مسأله اخلاق جنسی را هم مانند سایر مسائل مورد بررسی قرار دهیم. اگر از انجام عملی زینانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم...» در پاسخ پرسش دیگر به این که «بنا به عقیده شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت، ولی شما اعمال منافی عفت معمولی را چنان‌چه خسارتی بار نیاورد محکوم نمی‌کنید» می‌گوید: «بله، همین‌طور است. ازاله عصمت (بکارت) یک تجاوز جسمی در میان افراد است اما اگر با مسائل اعمال منافی عفت مواجه شدیم آن وقت باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه.»^۱

نظر اسلام

اسلام با سرکوب غریزه جنسی مخالف است، و برقراری ارتباط جنسی را در چارچوب دستورات الهی نه تنها مذموم نمی‌شمارد بلکه آن را یکی از بهترین راه‌های کنترل شهوت دانسته و کاری مقدس می‌داند و به آن سفارش می‌نماید. توصیه‌های مکرر معصومین علیهم‌السلام به ازدواج دائم یا موقت و ثواب بسیاری که برای این موضوع در روایات آمده است، مؤید این مطلب است.

به‌عنوان نمونه پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا جَامَعَ أَهْلَهُ بَسَطَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ جَنَاحَهُ وَ تَنَزَّلُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ فَإِذَا اغْتَسَلَ بَنَى اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ سِرٌّ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يُعْنِي الْإِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ —

هر مومنی که با همسرش آمیزش نماید، هفتاد هزار فرشته بال‌هایشان را برای آن‌ها می‌گسترانند و رحمت خدا بر آنان نازل می‌گردد. پس وقتی که غسل می‌کنند در مقابل هر قطره‌ی آبی که از غسل آن‌ها بر زمین می‌چکد، خداوند خانه‌ای در بهشت برایشان بنا می‌کند و غسل جنابت رازی است بین خداوند و بندگان او.^۱

اما همان‌طور که اشاره شد آن را در دایره حلال محدود می‌نماید و در خصوص آزاد گذاردن آن هشدار می‌دهد.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: « أَكْثَرُ مَا تَلَجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ - بیشترین چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است.^۲ »

همچنین فرموده‌اند: « مَنْ وَقَى شَرَّ قَبَائِبِهِ وَ دَبْدَبِهِ وَ لَقَلْبِهِ فَقَدْ وَقِيَ - هر که از شر شکم و شهوت و زبان خود محفوظ ماند از همه بدی‌ها محفوظ است.^۳ »

فصل مشترک آیین‌های غیر الهی

همه‌ی فرقه‌ها و مکاتب جدید به نوعی بر پایه لذت‌گرایی حرکت می‌کنند. هدف عالی و نهایی که برای مکتب خودشان ترسیم می‌کنند به ارمغان آوردن شادی و لذت است. این همان مبنای لذت‌گرایی تفکر لیبرالیستی است. از پائولو کوئیلو گرفته تا آشو، از سای بابا گرفته تا عرفان حلقه؛ همه مدعی‌اند همین کار را می‌خواهند انجام دهند. در همین راستا همه یا اغلب این‌ها لیبرالیسم جنسی را ترویج می‌دهند و بی‌بندوباری را به نام معنویت و عرفان تئوریزه می‌کنند.^۴

عارف منحرف

می‌توان گفت مکتب آشو چیزی جز یک انحراف جنسی عمیق نیست و خود آشو نیز چیزی بیش از یک منحرف جنسی نمی‌باشد. اگر تمام عبارات، سخنرانی‌ها و کتاب‌های آشو با موضوعیت سکس و زنان را جمع‌آوری کنیم خواهیم دید که این بیانات متعلق به یک شهوتران افراطی است.

نکته مهم مکتب آشو این است که در قرن اخیر منشاء اکثر انحرافات جنسی کشورهای غربی بوده‌اند ولی آشو سر از هند درآورد. وی هیچ حرف تازه‌ای ندارد آن‌چه که وی گفته، اسلاف او سال‌ها قبل مطرح کرده‌اند. تنها هنر او این است که فساد غربی و شرقی را در هم آمیخت و ملغمه‌ای از فساد ساخت و به جهان عرضه کرد.

۲. اصول کافی ج ۲ ص ۷۹

۱. وسائل الشیعة ج ۲ ص ۱۷۹

۳. مجموعه‌ی ورام ص ۲۰۵ - قیقب: شکم دذب: فرج لقلق: زبان ۴. بخشی از مقدمه قسمت اول این مقاله

بر اساس تعلیمات وی تعداد زیادی از مریدانش مواد مخدر مصرف و قاچاق می نمودند. شمار زیادی از مریدان زن وی آشکارا به فاحشه‌گری می پرداختند. تعدادی از مریدان زن رجینیش در دادگاه‌های هند از وی به دلیل آزار جنسی توسط او، شکایت کردند.

أشو و گناه

یکی از ترفندهای آشو برای از بین بردن وجدان بیدار انسان این است که اصل وجود گناه را زیر سؤال ببرد. این همان نظریه نسبی بودن اخلاق است که سال‌هاست توسط برخی متفکرین غربی مطرح شده است. آشو منکر گناه است و آن را ترفند ادیان برای سلطه بر مردم برمی‌شمرد: «آن‌ها ایده‌هایی بس احمقانه به خوردت می دهند و آن گناه که از انجام آن ناتوان ماندی در تو ایجاد حس گناه می شود و همین یعنی تو به دام افتادی. گناه راز کاسبی همه‌ی ادیان شرک است.»^۱

شعار اصلی آشو این است یک قانون تنها در دنیا وجود دارد و آن این‌که هیچ قانونی وجود ندارد. شعار او این است که نظم در هرج و مرج است و باید رسوم و عادات را شکست تا نظم آسمانی و نظم خدایی که فقط از اتحاد دو جنس زن و مرد ایجاد می‌شود پدید بیاید. به این جمله عجیب وی دقت کنید: «به صدای قلبتان توجه کنید و از آن پیروی کنید؛ به خاطر داشته باشید که من تضمین نمی‌کنم که آن ندا همیشه شما را به راه راست هدایت کند؛ بیشتر اوقات، شما را به گمراهی می‌برد. این حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید. این، بخشی از کرامت شماست؛ حتی در مقابل خداوند بایستید... گاهی زیباست که حتی با خداوند هم مخالفت کنید. این طوری، مستحکم می‌شوید... درستی و نادرستی امور را کنار بگذارید. چیزی که امروز درست است، ممکن است فردا غلط باشد.»^۲

در عبارتی دیگر می‌گوید: «اگر خداوند سکس را گناه بداند بنابراین در این دنیا هیچ گناه‌کاری بزرگ‌تر از او نیست! در تمامی کائنات گناه‌کار بزرگ‌تری از او وجود ندارد.»^۳

آموزگار جنسی

در جهان، آشو به‌عنوان آموزگار جنسی (sex guru) شهرت پیدا کرد، چرا که وی نیروانا (nirvana) یعنی رستگاری را در آزادی کامل در لذات جنسی در هر نوع ممکن می‌دانست. بر اساس این مکتب انسان برای رسیدن به نیروانا باید از تمام ابعاد و ظرفیت‌های خود بهره گیرد خصوصاً ابعاد جسمانی. انزوا و گوشه‌گیری ممنوع بوده و باید از همه‌ی لذات مادی بهره گرفت. کتاب ایشان کامسوترا بیانگر اصول تانتریک است.

۱. الماس‌های آشو - ۲۵۸ ۲. آشو - شهامت، ص ۲۶ و ۲۷ ۳. آشو - از سکس تا آگاهی ص ۲۲

مذهب تانترا، بر اساس پرستش شاکتی، همسر شیوا استوار است و پیروان این مذهب، انرژی جنسی و شهوت زنانه را نماد شاکتی می‌دانند. مذهب تانترا، تلفیقی از دو مذهب بودایی و هندی است.^۲

در آیین تانترا از دخترهای طبقه‌ی پایین جامعه و روسپی‌ها برای اجرای مراسم آیینی خود استفاده می‌کنند. هر اندازه فساد و هرزگی زنان بیشتر باشد، برای اجرای این آیین مناسب‌ترند. تعلیمات پیروان این آیین طولانی و سخت است و حتی زن‌های جوان نیز باید با گورو (مربی) در ارتباط باشند و بدن خود را وقف عمل به آیین‌ها کنند.^۳

أشو می‌گوید: تانترا، دانش نفس کشیدن و معاشقه کردن است و کاماسوترا دانش حالت‌های مختلف معاشقه کردن.

در جای دیگری می‌گوید: «سکس مساله اصلی است، همه‌ی دشواری‌های دیگر از آن سرچشمه می‌گیرد و تا پیش از زمانی که انسان به‌شناخت ژرفی از نیروی جنسی دست پیدا نکرده باشد یاری دادن او امکان‌ناپذیر است.»^۴

نتیجه‌گیری محیرالعقول

أشو در کتابی به تفصیل درباره رابطه جنسیت و پیوند زن و مرد سخن گفته و نتیجه‌گیری کرده که واقعاً عجیب است.

وی می‌گوید: «زن چند کالبد دارد؛ کالبد اول زن، زنانه و کالبد دوم او، مردانه است. مرد هم دارای چند کالبد است. کالبد اول مرد، مردانه و کالبد دوم او زنانه است. کالبد زن و مرد به تنهایی ناقص است و در ترکیب با یکدیگر کامل می‌شود. وحدت این دو جنس به صورت خارجی صورت می‌گیرد. در این صورت آن‌ها تن واحد و کالبد واحد می‌شوند. این اتحاد، موقتی است و از آن نشاط و شادی فراوانی حاصل می‌شود. زن و مرد در این صورت متوجه شغف و لذت ناشی از اتحاد و پیوند دو موجود می‌شوند... زن نیمی و مرد نیم دیگر است. هر دوی آن‌ها عامل انرژی‌اند. زن قطب منفی و مرد قطب مثبت است. اگر قطب مثبت و منفی به هم برسند، مداری تشکیل شده و نوری ایجاد می‌شود که با نور معمول متفاوت است. اگر پیوند کوتاه باشد مدار به سرعت قطع می‌شود و در صورتی که طولانی باشد و از نیم ساعت

۱. در قسمت اول این مقاله در خصوص این مکتب توضیح داده شد. ۲. ساراها ۳، ص ۶۴

۳. جنبه‌های زنانه در آیین تانترا / پژوهشنامه‌ی ادیان سال ۵، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰

۴. مراقبه، هنر وجد و سرور، ص ۷۹

بگذرد، مدار الکتریکی بین آن دو می‌چرخد و این مدار برای برخی کاملاً قابل مشاهده است. در جهان امروز که پر از تنش است طبعاً روابط کوتاه و مدارهای مغناطیسی یا تشکیل نمی‌شود یا بسیار سریع قطع می‌شود.» آشو رابطه این دو جنس را در جهان غرب به یک عطسه ساده تشبیه می‌کند و برای شوق تاسف می‌خورد که دنباله رو غرب در این جهت شده است. (آشو در این جا سخنانی دارد که قابل ذکر نیست).

او در ادامه می‌گوید: «اگر زن بتواند با کالبد مردانه درونی خود پیوندی مبارک برقرار سازد، از این آمیزش درونی، سفر معنوی آغاز می‌شود، مرد نیز همچنین اگر بتواند با کالبد زنانه درونی خود پیوندی برقرار کند، لذتی همیشگی نصیب او خواهد شد. بنابراین باید اتحاد از بیرون به درون انتقال یابد تا غم و رنج برداشته و لذت و نشاط جای آن را بگیرد. یوگا و مدیتیشن یا مراقبه راهی است برای نکاح درونی. اگر بدن زن با کالبد اتری یکی شد، نوزاد آن‌ها مونث و اگر مرد با کالبد درونی خود اتحاد یابد، نوزاد آن‌ها مذکر است؛ زیرا کالبد دوم، کالبد اول را می‌خورد و بر آن تفوق می‌یابد و در این صورت نقص خارجی زن یا مرد تکمیل می‌شود. کالبد سوم مرد، مردانه و کالبد چهارم او زنانه است. در زن هم چنین است؛ کالبد سوم او زنانه و چهارم او مردانه است. بنابراین در درون انسان انواعی از روندهای تکاملی برقرار است. در ازدواج‌های درونی که ممکن است میان کالبد سوم یا چهارم صورت گیرد، هیچ‌گونه انرژی‌ای هدر نمی‌رود؛ از این رو غم و رنج دنبال آن نیست... مرد همیشه مهاجم است و زن همیشه تسلیم. اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند، ما باقی نمی‌ماند. از اتحاد آن دو آن‌چه باقی می‌ماند من است و این فنا است. اگر زن کاملاً تسلیم مرد شود، راه طولانی او کوتاه می‌گردد. در این صورت ازدواج‌های درونی و اتحاد کالبدهای زنانه و مردانه داخلی به سهولت انجام می‌گیرد و در چنین حالتی، زن می‌تواند بگوید: همسر خدا است.»^۱

یعنی انسانی که ارتباط جنسی ندارد، یک انسان ناخودآگاهی است، تنها راه تبدیل ناخودآگاهی به خودآگاهی، رفع نیازهای جنسی است. روشن است که در القاء این سخنان، تحت تاثیر نظریه جنسیتی فروید بوده است.

بر همین اساس خودارضایی از نگاه آشو کاملاً توجیه شده است؛ زیرا وی اعتقاد دارد که ریشه خودارضایی در زن و مرد، اتحاد دو کالبد ناهمجنس درون آن‌هاست. با این سخن وی خودارضایی را پدیده‌ای مثبت ارزیابی می‌کند!!!

عشق اُشو

اُشو محور اصلی بیانات خود را عشق قرار داده و از این کلمه زیبا و مقدس سوء استفاده کرده است. اُشو می‌خواهد عشق را که یک امر معنوی و روحی است در عالم ماده و مادیات جای دهد و از این اشتباه بزرگ همان هوس‌گرایی و بی‌بندوباری پدید می‌آید. به همین دلیل، عشقی که اُشو از آن دم می‌زند و آن را خدا می‌داند؛ در نظر او چیزی جز یک ارتباط سخیف جنسی نیست. به این عبارات وی توجه کنید:

«در هنگام سکس شما به جهان هستی از همیشه نزدیک‌تر هستید. توسط سکس است که الوهیت می‌تواند تولید زندگی کند و زندگی جدیدی را خلق کند. بنابراین در سکس ما به خالق از همیشه نزدیک‌تر هستیم... اگر ما با قداست!!! به سکس روی بیاوریم، با بازیگوشی می‌توانیم به آسانی لمح‌های از الوهیت را دریافت کنیم.»^۱

«عشق از آمیزش جنسی زاییده می‌شود و آن‌گاه عبادت از عشق زاییده می‌شود و آن‌گاه خدا^۲ بر اثر عبادت در انسان تجلی می‌یابد و این انسان به بالاتر و بالاتر و بالاتر به اوج گرفتن ادامه می‌دهد.»^۳

«کلیساها از خدا خالی‌اند و کابین‌های عشق (محل سکس) مملو از خدایند.»^۴

«هر روز به انسان‌هایی بر می‌خورم که می‌آیند و می‌گویند که در پی خدا هستند هرچه بیشتر آن‌ها را می‌بینم بیشتر در می‌یابم که مشکل آن‌ها سکس است.»^۵

مدیتیشن اُشو

مراقبه یا مدیتیشن از جمله مهم‌ترین راه‌کارهای سلوک در آئین اُشو به حساب می‌آید. مراقبه و تمرکز درونی را می‌توان از جمله مهم‌ترین تاثیرات آئین بودا بر مرام «اُشو» تلقی نمود. از نظر اُشو مراقبه روشی است مطمئن برای درونی کردن انضباط و اخلاق. او تحمیل بیرونی ارزش‌های اخلاقی را ناکارآمد می‌پندارد و تنها راه زایش درونی را مراقبه می‌داند. مراقبه‌های اُشو ترکیبی از رقص و موسیقی و پرت و پلاگویی و خنده و گریه بی‌هدف و گاه در آوردن ادای حیوانات و... است. مراقبه اُشو در مشاهده افکار و لذا بدنی می‌ماند و برعکس مراقبه عرفانی و دینی منتهی به یک سلوک معنوی و تعالی روحی نمی‌شود. مراقبه او به نوعی لذت‌ها را دوبرابر می‌کند به این شکل که شخص علاوه بر آن‌که با بدن به کسب

۱. اُشو - از سکس تا آگاهی ص ۲۲

۲. خدای اُشو، چیزی جز یک هوسرانی نیست. به مطلب خدای اُشو در قسمت اول همین مقاله مراجعه کنید.

لذت می‌پردازد به‌عنوان یک ناظر بیرونی بر لذت‌بری خود نظاره می‌کند و لذا از لذت مضاعفی بهره‌مند می‌شود. از نگاه اُشو، وقتی در نقش عامل لذت پایان می‌یابد و شخص در اندوه از دست دادن خوشی‌ها رها می‌شود در قالب ناظر می‌تواند شادی و لذت را تداوم بخشد. در این‌جا دیگر سخن از هستی محض و اتحاد و فنای با آن در کار نیست، بلکه همین دنیا و همین لذات و شادکامی‌ها هستند که محور مراقبه می‌شوند. سالک اُشو در مراقبه خود می‌کوشد تا در همین جایی که هست باقی بماند و نظاره‌گر خود بازیگرش در لذت‌بری مادی باشد. اُشو معتقد است راهی نو پیش پای دنیای غرب گذاشته که بر اساس آن زندگی معنوی را با تلفیق عشق و مراقبه تجربه کنند. اما او مشکل خلاء معنویت غرب که ناشی از غرق‌شدگی زندگی غربی در امور دنیوی و لذات زودگذر است را حل نکرده بلکه راهی برای تداوم آن و گریز از سرخوردگی ناشی از افراط‌ها و کاستن عوارض لذات جسمی پیشنهاد کرده است. در حقیقت او می‌گوید ای اهالی تمدن غرب نگران نباشید، به کامجویی خود ادامه دهید درحالی که جسم خود را غرق لذت می‌کنید روح خود را نیز با نظاره این لذت بهره‌مند سازید و بدین ترتیب نگرانی‌های روحی خود را موقتاً فراموش نمائید.^۱

او نودیسم (لخت‌گرایی) را با بیانی دیگر ارائه می‌کند و آن‌را نظریه‌ای نو می‌داند. در حالی که نودیسم سال‌هاست در جامعه‌ی غرب مطرح است.

وی به مریدان خود توصیه می‌کرد که برای رسیدن به آرامش حداکثر لذت جنسی را به هر شکل ممکن حاصل نمایند.

در جایی می‌گوید: «سکس بزرگ‌ترین هنر مدیتیشن است. این پیشکش تانترا به دنیاست. پیشکش تانترا از همه عالی‌تر است؛ زیرا کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که از پست‌ترین به عالی‌ترین استحاله پیدا کنی. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلوفر آبی بدل کنی... و عشق از آمیزش جنسی زاییده می‌شود.»^۲

محور دیگر مراقبه‌ای که اُشو در تعلیمات خود مطرح می‌کند، رقص است. اُشو در باب مراقبه قائل به هفت مرحله است که اولین مرحله آن «رقص آتش» یا «مراقبه آتش» نام دارد. اُشو اعتقاد دارد که در آتش انرژی‌های خاصی نهفته است، باید دست‌ها را حلقه زد و به‌گونه‌ای خاص به رقص پرداخت. این اولین گام در راستای مراقبه است.^۳

۱. بررسی افکار اُشو - نوشته محمد حسین کیانی؛ خلاصه‌ای از صفحات ۴۹ تا ۵۱

۲. الماس‌های اُشو، ص ۲۴۰ ۳. این اعتقاد تا حد زیادی به آیین زرتشت نزدیک است.

أشو به پیروان خود پیشنهاد می‌کند که روزانه نیم ساعت بدن را کاملاً رها کنند، ذهن خود را از هرگونه فکر و تعصب خالی کنند و جسم را با تمام وجود و انرژی با ریلکسیشن حرکت دهند، به‌گونه‌ای که تمام انرژی‌های منفی از جسم و بدن خارج شود و به جای آن «پرانه» یعنی انرژی‌های مثبت موجود در فضا جایگزین شود. به ادعای او با این کار انسان فاقد تمام انرژی‌های منفی و واجد تمام انرژی‌های مثبت در جهان می‌شود.

أشو می‌گوید: «رقصیدن خاموش نیست کار بسیار پویایی است در پایان، شما به جنبش تبدیل می‌شوید، بدن فراموش می‌شود، تنها جنبش به‌جای می‌ماند، راستی این است که رقص غیر زمینی‌ترین کارهاست، غیر زمینی‌ترین هنرهاست، زیرا تنها جنبشی آهنین است، رقص از همه سو غیر مادی است بنابراین به‌هیچ رو نمی‌توانید بدان چنگ زنید.»^۱

حتی این رقص نیز کپی‌برداری از آیین‌هایی در آسیا، آفریقا و آمریکا است. در این آیین‌ها رقص‌هایی وجود داشته و دارد که انسان با تکرار حرکاتی، به نوعی از خلصه می‌رسد. حتی در میان فرقه‌هایی از دراویش ایران نیز این نوع رقص وجود داشته، که در میان بعضی از آن‌ها به رقص سما مشهور بوده است.

معبد آشو؛ مرکز هرزگی

أشو در ۱۹۷۴ کمون خویش را به نام "پونا" تأسیس کرد تا اصول مدیتیشن خود را در آن عملی نماید. در سال ۱۹۸۱ در حومه واشنگتن «مرکز کمون بین‌المللی آشو» را که به «راجنیش پورام» مشهور شد تأسیس نمود و پس از اخراج از آمریکا دوباره به پونا برگشت. معبد آشو "پونا" در شمال شرقی شهر پونا در محله‌ی کرگان پارک قرار گرفته است.

وی از مریدان خود می‌خواست که هفته‌ای یک بار حتماً در مرکز وی در شهر پونا یا دیگر مراکز حضور داشته باشند. مهم‌ترین کارهای مریدان وی در مراکز یاد شده شنیدن موسیقی، کامجویی از یکدیگر، رقص و گریه و خنده با صدای بلند می‌باشد.

در هند، آمریکا و برخی کشورهای دیگر هم اکنون این کمون‌ها یا آشو پارک‌ها وجود دارند. از جمله اقدامات طرفداران آشو، راه‌اندازی رسمی و همراه با تبلیغات گسترده‌ی «أشو پارک» هاست که جذابیت زیادی برای برخی افراد و نیز گردشگران بازدیدکننده از هند برخوردار است و شعبه‌هایی از آن نیز در دیگر کشورها تأسیس شده است.

پیروان او در این مراکز آشکارا لذت‌جویی جنسی را در بین پیروان خود ترویج می‌کنند. در این مکان‌ها، نوعی زندگی زناشویی و جمعی فارغ از قیود اخلاقی و رسمی ترویج می‌شود که شباهت‌های زیادی به نظریه‌های زندگی اشتراکی و جمعی در آرای برخی متفکران گذشته دارد. هواداران این نوع زندگی، سبک زیستن خود را راهی برای رهایی از قید و بندهای اخلاقی و اجتماعی دانسته‌اند.

البته راه‌اندازی چنین مراکزی برای سکس دسته‌جمعی و برهنه‌گرایی چیز تازه‌ای نیست.

شهر پمپی

در تاریخ روم باستان به شهری به نام پمپی برخورد می‌کنیم که اسناد تاریخی نشان می‌دهد این مرکز هرزگی و فساد به آن‌چنان فحشایی محسوس بود که حتی فاحشه‌خانه‌ها هم چنین شهرتی نداشته‌اند. مردان به شکل کاملاً عریان بر در فاحشه‌خانه‌ها می‌ایستادند. بر اساس سنتی که ریشه‌اش اعتقادات میتراپرستی بوده است اندام انسان و مقاربت‌های جنسی نبایستی پوشیده باشند بلکه باید کاملاً آشکارا به نمایش درآیند.

این شهر تحت عنوان شهر فاحشگان معروف بود و به شهر سکس نیز شهرت داشت. به‌گونه‌ای که فاحشه‌خانه‌های پمپی در هیچ جای دنیا وجود نداشت.

در این شهر زن‌ها خودشان را به زن‌ها و مرد‌ها می‌فروختند حتی مرد‌ها خودشان را به همدیگر! در برخی از مجسمه‌های یافت شده در این شهر حتی آثاری از رابطه جنسی انسان با حیوانات نیز دیده می‌شود.

شهر پمپی در روز ۱۹ اوت سال ۷۹ میلادی در پی فعالیت آتشفشانی کوه وزوو که ۲۸ ساعت ادامه داشت به زیر ۶ متر از کوهی مواد مذاب و خاکستر آتشفشانی رفت. از ۲۰ هزار نفر جمعیت پمپی دو هزار نفر ناپدید شدند و مابقی آرام آرام مذاب و به تلی از مجسمه‌های سنگی تبدیل شدند که آثار آن امروز موجود است.

کلنی فریدس هوف

در سال ۱۹۷۲ گروهی، از جوانان آلمان و اتریش در محلی به نام «فریدس هوف» در اتریش، کلنی را بنیاد گذاشتند. مانیفست کلنی که در سال ۱۹۷۳ تدوین شد تلفیقی بود از مارکسیسم، آنتی ماتریالیسم و نظریات فروید و بیش از هر چیز آزادی جنسی.

در کلونی هیچ‌کس به فرد دیگری تعلق نداشت و هر کسی باید با هر کس که دلش می‌خواست هم‌بستر شود.

اتو معتقد بود که خانواده از پیشرفت‌های انسانی جلوگیری می‌کند و موجب مالکیت و حسادت می‌شود. او معتقد بود که سکس برای درمان نابسامانی‌های انسانی مهم است. بیماری‌های مقاربتی مانند سوزاک، سیفلیس، هیپاتیت و هر بیماری که در اثر شلختگی جنسی امکان‌ش وجود دارد، در میان مردم این گروه شایع شد.

به طور متوسط سالانه ۲۰ کودک در کلونی به دنیا می‌آمد. این که پدر این کودکان کیست مشخص نبود. اینان کودکان کمون محسوب می‌شدند و موش‌های آزمایشی برای تجربه رشد کودکان در محیطی با سکس آزاد.

در نیمه دهه ۸۰ کودکان کمون به بلوغ رسیدند. مشخصاً از اهداف کمون آن بود که نوجوانان بتوانند غرائض جنسی خود را پرورش دهند. سنین ۱۳ تا ۱۴ برای داشتن رابطه جنسی آزاد برای نوجوانان به رسمیت شناخته شد. به گفته اعضای کمون، بسیاری از دختران مایل به شروع رابطه جنسی در آن سن کم نبودند به همین دلیل یا توسط اتو متقاعد می‌شدند و یا مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. زنی که خانه‌دار اتو بود شهادت می‌دهد که خود شاهد مورد تجاوز قرار گرفتن چندین تن از دختران بوده است.

مسائل جدید کمون موجب شد که بسیاری گروه را ترک کنند و یا روابط موجود را مورد پرسش قرار دهند و در انتها پای پلیس و قانون به میان کشیده شود. اتو در سال ۱۹۹۱ در سن ۶۰ سالگی دستگیر و به دلیل سوء استفاده از قدرت و مصرف مواد مخدر و پخش آن در میان نوجوانان و سوء استفاده جنسی از نوجوانان به ۷ سال زندان محکوم شد.

أشو و نظریه اشباع

پایه اصلی مکتب آشو بر این نظریه استوار است که انسان باید از لذت اشباع شود تا از آن رهایی یابد. بر همین اساس به ترویج بی‌بندوباری جنسی پرداخت.

یکی از مهم‌ترین نظریات آشو، رسیدن به حقیقت از راه سکس است.^۱ این دستور، یکی از دستورهای مذهب تانترا است که آشو با تمام وجود، به ترویج آن پرداخت.^۲ استدلال آشو این است که شناخت خداوند، با قلب حاصل می‌شود و ذهن، مانع آن است. ذهن، محل تصاویر دنیایی است و تصاویر ذهنی، اجازه نمی‌دهند که قلب، خدا را دریابد. بنابراین، برای فروکاهیدن هجوم ذهنیات و شکوفایی دل، برای درک عشق و معرفت خداوند، باید فعالیت ذهن را کاهش داد و برای آزاد شدن از ذهنیات، باید وسوسه‌ها و هوس‌هایی را که به ذهن هجوم می‌آورند، رها کرد؛ تا به محض سر بر آوردن، ارضا شوند و هر چه زودتر، عرصه را

خالی کنند و شخص، به آستانه مراقبه برسد. اگر از وسوسه‌ها و خواسته‌هایی که به ذهن هجوم می‌آورند سرباز زنیم، آن‌گاه، آن‌ها مشکل‌ساز می‌شوند و مانع از رسیدن به مراقبه و معرفت خواهند شد.

أشو می‌گوید: «آن‌چه منع می‌شود، جاذبه پیدا می‌کند. آن‌چه انکار می‌شود، به اشاره فرا می‌خواندمان! تنها آگاهی به بازی‌های ذهنی است که آزادمان می‌کند و نفی و انکار، نفی و انکار نیست؛ بر عکس، فراخوان و ترغیب است.»^۱

مبنای تز معرفت شناسانه تانتر، این است که در ساختار وجود انسان، هفت کانون نیرو قرار دارد که اولین و پایین‌ترین آن، در مرکز انگیزش جنسی، پایین‌تر از انتهای ستون مهره‌هاست. نیروی بیکران الهی آن‌قدر فرو کاسته شده که در این مرکز، به صورت کندالینی (مار حلقه زده) فرد، خفته است. اگر این نیروی الهی (شکتی) برانگیخته شود، به تدریج، رشد می‌کند و سایر کانون‌های نیرو را فعال می‌سازد؛ تا نقطه هفتم که بالای سر قرار داشته و نماد آن نیلوفر هزار برگ است. در آن‌جا اتحاد با نیروی الهی کشف شده، انسان می‌تواند خداوند را درک کند.^۲

أشو می‌گوید: «بنابراین، عشق جنسی، نقطه شروع حرکت به سوی خداوند است؛ به این صورت که عشق ابتدا به صورت جنسی ظهور می‌کند و بعد از ارضای آزادانه آن، نیروی درون را رها کرده، رو به شکوفایی می‌برد؛ تا جایی که ذهن از همه تصورات و دل از همه‌ی امیال، پاک شده، به درک خداوند می‌رسد.»^۳

در معنویت آشو، دو رکن وجود دارد؛ مراقبه و سکس. آشو بر این عقیده است که افرادی که آزادانه به ارضای تمایلات جنسی اقدام کنند، بعد از گذشت مدتی، این مسئله را رها کرده، وا می‌گذارند؛ چون برایشان مسئله‌ای عادی و پیش پا افتاده خواهد شد.^۴

در واقع، آشو به این خاطر دستور به روابط جنسی آزادانه می‌دهد که ذهن، انسان را رها کند و انسان با قلبش خدا را بیابد؛ اما او گاهی به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویا خود سکس و لذت آن، هدف است و خود آن، باعث عروج است؛ نه این که رهایی از آن، باعث عروج باشد؛ مثلاً در جایی می‌گوید: «وجد در سکس، بارقه‌ای از وجد عرفانی است.»^۵ در جای دیگر ادعا می‌کند که: «بعد از مرگ، تنها راه ورود به ملکوت خداوند، سکس است.»^۶

۱. یک فنجان چای، ص ۱۴۵ ۲. داریوش شایگان، ادیان و مکاتب فلسفی هند، ج ۲، ص ۷۱۶ تا ۷۱۹

۳. الماس‌های آشو، ص ۲۴۰ ۴. آشو- آواز سکوت، ص ۲۸۵؛ شهامت، ص ۱۷۹

۵. آشو - آفتاب در سایه، ص ۱۸۸ ۶. آشو- راز، ص ۲۰۳

او در تبلیغ برهنگی و سکس می گوید: «وقتی در برابر واقعیت می ایستید، شما به تخیل روی می آورید. برخی نهادها پشت رسانه های سکسی خوابیده اند! وقتی مردم و افراد زنده وجود دارند چرا شما دنبال مجلات یا پورنوگرافی می روید؟! آیا بهتر نیست که به مردم زنده بنگرید؟ آیا شما از دیدن تصویر درخت لذت می برید؟ نه، چون همه ی درختان برهنه هستند. اگر همه ی درختان را بیپوشانید، دیر یا زود مجلاتی منتشر می شوند که به طور زیر زمینی دست به دست می چرخند "درختان برهنه". پورنوگرافی زمانی از بین می رود که مردم طبیعت برهنه خود را ببینند.... اجازه دهید مردم برهنه باشند. آن وقت پورنوگرافی از بین می رود.»
به این استدلال اُشو که پُر از تناقض است توجه کنید:

«برای رسیدن به معرفت فردی، دو راه وجود دارد: سکس و مراقبه. سکس راهی است که توسط طبیعت تامین شده است. سکس راه طبیعت است: حیوانات آن را دارند، پرندگان آن را دارند، گیاهان آن را دارند و انسان ها آن را دارند. تازمانی که انسان ها فقط از راهی که طبیعت در اختیارشان نهاده استفاده کنند، والاتر از حیوانات نیستند. نمی توانند باشند، آن در بر روی حیوانات نیز گشوده است. حیطه ی انسان بودن روزی شروع می شود که دری به جز سکس را بگشاییم... آیا هرگز در مورد این واقعیت فکر کرده اید که هیچ حیوانی در تمام اوقات و تمام موقعیت ها شهوانی نیست؟ ولی انسان ها در تمام ساعات و تمام موقعیت ها احساس شهوت دارند؟ میل جنسی چنان در درون انسان ها متصاعد می شود که گویی سکس تنها چیز و همه چیز در زندگی است. این چگونه به وقوع پیوسته است؟ این مصیبت چگونه عارض بشر شده است؟ چرا فقط دامنگیر انسان شده و نه هیچ حیوان دیگری؟ فقط یک دلیل وجود دارد: انسان ها کوشیده اند تا سکس را سرکوب کنند... برای این که سرکوب کنیم ... باید آن را محکوم می کردیم... باید اعلام می کردیم که "سکس گناه است!" ... ولی ما کمترین آگاهی نداریم که به سبب همین سرزنش ها و محکومیت ها، تمام زندگی مان سرشار از زهر شده است... اگر دنیا بخواهد از جنسیت گرایی رها شود، دخترها و پسرها باید بیشتر به هم نزدیک شوند. پیش از این که انرژی جنسی در آنان به بلوغ برسد، پیش از چهارده سالگی، باید با بدن های یکدیگر آشنا شوند تا که شهوت برای آن ها به سادگی از بین برود.»^۱
 اُشو معتقد است که شهوت جنسی، مزاحم وصول به حقیقت است؛ پس باید کاری کرد که مسئله سکس، به امر عادی و پیش پا افتاده، تبدیل شود.^۲

۱. اُشو- از سکس تا آگاهی
 ۲. اُشو- آواز سکوت، ص ۹۳

اما سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا واقعاً با رها کردن عنان امیال و آزاد گذاشتن میل جنسی، این میل خاموش می‌شود؟ اگر این‌گونه است چرا آشو و اسلاف او که چنین نظراتی داشتند حتی در سنین کهن‌سالی هنوز به دنبال هوسرانی بودند و حتی تجاوز به عنف‌های بسیاری در کارنامه آن‌ها ثبت است.

آن‌گونه که روان‌شناسان و متخصصان علم تربیت گزارش می‌دهند، آزاد گذاشتن این میل، تنها باعث فروکش کردن حرارت و عطش جسمی - نه روحی - آن هم به‌طور موقت می‌شود؛ در حالی که روحیه بی‌نهایت‌طلبی انسان، باعث می‌شود که این عطش و تلاطم روحی، هر لحظه بیشتر فوران کند و دم به دم، به دنبال مدل‌های جدید و موارد جدید و تنوع در گزینه جنسی باشد. روحیه تنوع‌طلب و بی‌نهایت‌خواه انسان را هیچ‌گاه نمی‌توان از بین برد و سرکوب کرد؛ بلکه تنها می‌توان این روحیه را جهت داده، متوجه مطلوب واقعی و غایت حقیقی که همان خداست، کنیم و آن زمان است که انسان، غرق در تجلیات نامحدود الهی خواهد شد و آرام خواهد گرفت. و این کار با توصیه آشو که جهت‌پیکان این عطش را به سمت لذت‌های دنیایی قرار داده، بسیار متفاوت است.

علامه شهید آیت‌الله مطهری در این خصوص می‌فرماید:

نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرت‌های بی‌بندوبار هیجان‌ها و التهاب‌های جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌نشده درمی‌آورد. گزینه جنسی گزینه‌ای نیرومند، عمیق و دریا صفت است، هرچه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هرچه به آن بیشتر خوراک بدهند شعله‌ورتر می‌شود. برای درک این مطلب باید توجه داشت که تاریخ همان‌طوری که از آژمندان ثروت یاد می‌کند که با حرص و آزی حیرت‌آور در پی گردآوردن پول و ثروت بوده‌اند و هرچه بیشتر جمع می‌کرده‌اند حرص‌تر می‌شده‌اند، همچنین از آزمندانی در زمینه مسائل جنسی یاد می‌کند. این‌ها نیز به هیچ‌وجه از نظر حس تصرف و تملک زیبارویان در یک حدی متوقف نشده‌اند.

صاحبان حرمسراها و در واقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته‌اند چنین بوده‌اند.

"کریستن سن" نویسنده کتاب «ایران در زمان ساسانیان» در فصل نهم کتاب خویش می‌نویسد: «در نقش شکار طاق بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو (پرویز) در حرم داشت می‌بینیم. این شهریار هیچ‌گاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوه‌گان و

زنان صاحب اولاد را در هر جا نشان می‌دادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن وصف زن کامل عیار را درج می‌کرد. پس عمّال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب می‌دیدند به خدمت می‌بردند.» از این‌گونه جریان‌ها در تاریخ قدیم بسیار می‌توان یافت. در جدید این جریان‌ها به شکل حرمسرا نیست، به شکل دیگر است، با این تفاوت که در جدید لزومی ندارد کسی به اندازه خسرو پرویز و هارون الرشید امکانات داشته باشد. در جدید به برکت تجدد فرهنگی، برای مردی که یک صد هزارم پرویز و هارون امکانات داشته باشد میسر است که به اندازه ی آن‌ها از جنس زن بهره‌کشی کند.

توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم اقناع شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع‌پرستی درمی‌آید و یا به صورت عشق و غزل. روح بشر فوق‌العاده تحریک‌پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک‌پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد.

همان‌طور که بشر - اعم از مرد و زن - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است.

هیچ مردی از تصاحب زیبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالأخره هیچ دلی از هوس سیر نمی‌شود. از طرفی تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون است به نوعی احساس محرومیت. دست نیافتن به آرزوها به نوبه خود منجر به اختلالات روحی و بیماری‌های روانی می‌گردد. علت زیاد شدن بیماری‌های در دنیای غرب آزادی اخلاقی جنسی و تحریکات فراوان سکسی است که به‌وسیله جراید و مجلات و سینماها و تئاترها و مجالس رسمی و غیررسمی و حتی خیابان‌ها و کوچه‌ها انجام می‌شود.^۱ گزینه طبیعی را می‌توان اشباع کرد، اما تمنای کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد اشباع‌پذیر نیست.

اشتباه کسانی که برای جلوگیری از سرکوبی غرایز و به‌منظور رشد استعدادها رژیم اخلاق آزاد را به اصطلاح پیشنهاد کردند ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این جهت توجه نکردند که میل به بی‌نهایت در سرشت انسان نهفته است. انسان چه در زمینه ی پول و اقتصادیات، چه در زمینه سیاست و حکومت و

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، خلاصه‌ای از صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۷

تسلط بر دیگران و چه در زمینه امور جنسی اگر زمینه مساعدی برای پیشروی ببیند در هیچ حدی توقف نمی‌کند. خیال کردند که حاجت جنسی در وجود بشر فی‌المثل نظیر حاجت طبیعی هر کسی به ادرار و خالی کردن مثانه است. منع و حبس ادرار از نظر پزشکی مضرات فراوانی دارد، اما خالی کردن آن حدود و شرایطی ندارد. اگر فرضاً کسی قدم به قدم در کوچه‌ها و خیابان‌ها محل مناسب و پاکیزه و مجانی برای ادرار بیابد، بیش از مقدار حاجت به آن‌ها توجهی نخواهد کرد. نهایت جهالت است که غریزه جنسی یا غریزه قدرت‌طلبی یا پول‌پرستی بشر را از این قبیل بدانیم و توجه خود را تنها به جنبه‌های محرومیت و اشباع نشدن غریزه معطوف کنیم و عوارض حیرت‌آور و پایان‌ناپذیر جهت مخالف را نادیده بگیریم.

اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت احتیاجی نبود نه به مقررات سیاسی و نه به مقررات اقتصادی و نه به مقررات جنسی؛ از نظر اخلاقی نیز نه نیازی به اخلاق سیاسی و اجتماعی بود، نه به اخلاق اقتصادی و نه به اخلاق جنسی؛ همان ظرفیت محدود طبیعی همه‌ی مشکلات را حل می‌کرد. اما همچنان‌که از مقررات و اخلاق محدودکننده در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از عفت و تقوای سیاسی و اجتماعی گریزی نیست، از مقررات و اخلاق محدودکننده جنسی و از عفت و تقوای جنسی نیز گریزی نمی‌باشد.^۱

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده‌اند:

«اگر جلوی شهوت را نگیری اسیری هستی که هرگز از بند اسارت رها نمی‌شوی.»^۲

أشو و خانواده

از بین بردن تعهد خانوادگی یکی از اصول مکتب آشو است. زیرا تشکیل نهاد خانواده، در ذات خود با آزادی‌های جنسی در تضاد است. از همین رو آشو تلاش کرده است تا مانند برخی از مدعیان روشنفکری غربی قبل از خود، نهاد خانواده را بی ارزش کند.

أشو گفته است: «من معتقدم که جهان باید به وحدت برسد و مرزها برداشته شوند، بنابراین، من از حکومت واحد جهانی حمایت می‌کنم.»^۳ «بساط ملت‌ها باید بر چیده شود و لازمه‌ی این کار، از بین رفتن خانواده است.»^۴ «شاید شنیده‌اید که خانواده، مظهر عشق است؛ اما من می‌گویم خانواده، مخالف عشق است. خانواده با کشتن عشق، زنده است؛ اجازه نمی‌دهد عشق رخ دهد.»^۵

۱. مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۶۶۰. ۲. غررالاحکم/۶۹۶۶ ۳. آشو - شهامت، ص ۱۳۴ ۴. همان ص ۱۰۰

۵. آشو - آفتاب در سایه، ص ۱۴۰

أشو می گوید: «مادر پدیده‌ای طبیعی است، پدر چنین نیست. پدر یک نهاد اجتماعی است، در میان حیوانات، "پدر" وجود ندارد. این انسان است که پدر را یک نهاد ساخته است. در تمامی زبان‌ها، واژه‌ی "دایی" (uncle) از "پدر" قدیمی‌تر است. چون ازدواج هنوز پا نگرفته بود، مشخص نبود که کدامیک پدر است. در طول هزاران سال، زنان و مردان آزاد بودند، بنابراین تمام مردانی که سنشان اقتضا می‌کرد که پدر باشند، "دایی" خوانده می‌شدند، یکی از آن دایی‌ها باید پدر می‌بود، ولی راهی برای دانستن آن وجود نداشت.»^۱

البته آشو سندی برای این ادعای خود معرفی نمی‌کند.

أشو معتقد است که باید به گذشته بازگشت و زندگی قبیله‌ای و بدون مرز زن و شوهری را دارا بود. آن‌چه از سخنان آشو به دست می‌آید این است که باید همانند حیوانات، که هم‌اکنون نیز در مجموعه‌های چند نفری در یک مکان خاص زندگی می‌کنند، و هیچ‌یک به دیگری تعلق ندارد، زندگی کرد و مرزی میان پدر و مادر بودن مطرح نباشد.

ویل دورانت با این‌که انسان را تکامل یافته حیوانات می‌داند نظری بر خلاف آشو دارد وی می‌نویسد: «ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است. در بعضی از پرنده‌گان چنین به نظر می‌رسد که حقیقتاً هر پرنده فقط به همسر خود اکتفا می‌کند. در گوریل‌ها و اورانگوتان‌ها رابطه میان نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد و این ارتباط از بسیاری از نظرها شبیه به روابط زن و مرد است و هرگاه ماده بخواهد با نر دیگری نزدیکی کند به سختی مورد تنبیه نر خود قرار می‌گیرد. دو کرسپینی در خصوص اورانگوتان‌های برنئو می‌گوید که: "آن‌ها در خانواده‌هایی به سر می‌برند که از نر و ماده و کودکان آن‌ها تشکیل می‌شود" و دکتر ساواژ در مورد گوریل‌ها می‌نویسد که: "عادت آن‌ها چنین است که پدر و مادر زیر درختی می‌نشینند و به خوردن میوه و پرچانگی می‌پردازند و کودکان دور و بر پدر و مادر بر درخت‌ها جستن می‌کنند."^۲

علامه شهید آیت‌الله مطهری در این موضوع فرموده‌اند:

هیچ دوره‌ای بر بشر نگذشته که جنس نر و جنس ماده به‌طور کلی بدون هیچ‌گونه قید و شرط و تعهد - ولو تعهد طبیعی - با هم زیست کرده باشند. چنان دوره فرضی مساوی است با اشتراکیت جنسی که حتی طرفداران اشتراکیت مالی در ادوار اولیه، چنان دوره‌ای را ادعا

۱. انتقال چراغ، فصل سیزده، اول ژوئن ۱۹۸۶

۲. تاریخ تمدن، ج ۱ ص ۵۷ - به نقل از مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۱۶۵

نمی‌کنند.^۱ این که نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد و نه زن مخصوص مرد معین باشد. همان است که از آن به «کمونیسم جنسی» تعبیر می‌شود. کمونیسم جنسی مساوی است با نفی زندگی خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ماقبل تاریخ، دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره بشر به کلی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم بوده است. آنچه را به این نام خوانده‌اند و مدعی هستند که در میان بعضی از مردمان وحشی وجود داشته، حالت متوسطی بوده میان زندگی اختصاصی خانوادگی و کمونیسم جنسی.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۰ می‌گوید: «در بعضی نقاط ازدواج به صورت دسته جمعی صورت می‌پذیرفته به این معنی که گروهی از مردان یک طایفه گروهی از زنان طایفه دیگر را به زنی می‌گرفته‌اند. در تبت مثلاً عادت بر آن بوده است که چند برادر چند خواهر را به تعداد خود به همسری اختیار می‌کرده‌اند به طوری که هیچ معلوم نبود کدام خواهر زن کدام برادر است و یک نوع کمونیسم در زناشویی وجود داشته و هر مرد با هر زن که می‌خواست همخوابه می‌شده است. سزار به عادت مشابهی در میان مردم قدیم انگلستان اشاره کرده است. از بقایای این حوادث عادت همسری با زن برادر پس از مرگ برادر را باید شمرد که در میان قوم یهود و اقوام دیگر قدیم شایع بوده است.»

نظریه افلاطون

آن چنان که از کتاب جمهوری افلاطون برمی‌آید و عموم مورخین آن را تأیید می‌کنند، افلاطون در نظریه «حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم» خود برای این طبقه اشتراک خانوادگی را پیشنهاد می‌کند، و چنان که می‌دانیم برخی از رهبران کمونیسم در قرن ۱۹ نیز این چنین پیشنهادی نمودند ولی بنا به نقل کتاب فروید در سال ۱۹۳۸ از طرف برخی از کشورهای نیرومند کمونیستی قانون تک همسری یگانه قانون رسمی شناخته شد.^۲

أشو و ازدواج

ازدواج از امور مقدس در هر آیین به‌شمار می‌رود، و هدف ازدواج تشکیل خانواده و بقای نسل انسانیت است، و یکی از اهداف که در سیر ازدواج دیده می‌شود انجام اعمال زناشویی و ارضای شهوت جنسی طرفین می‌باشد که در سایه یک ازدواج رسمی به این مهم نیز دست پیدا می‌کنند.

۱. مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۱۶۵

۲. مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، خلاصه‌ای از ص ۳۰۱ تا ۳۰۳

أشو؛ ازدواج را اسارت زن معرفی می‌کند، آن‌هم اسارتی به طول تاریخ و خود را مبارز با مردان متعصمت تاریخ معرفی می‌کند، و می‌گوید که می‌خواهد زنان را از اسارت مردان نجات دهد. البته منظور آشو از اسارت این نیست که مردان به زنان ظلم می‌کنند، بلکه منظورش این است که با انجام ازدواج مردان زنان را مجبور می‌کنند که فقط با یک مرد عمل زناشویی انجام دهند، و این یعنی اسارت زن در دست مرد.

می‌گوید: «ازدواج مصنوعی است و ساخته انسان. تعهد و ازدواج با یکدیگر انس گرفته‌اند و این در حالی است که حتی افرادی را که حاضر نیستند در یک جامعه تن به ازدواج بدهند، انسان‌های بی‌تعهد قلمداد می‌کنند.»^۱ «ازدواج، ریشه همه مشکلات است.»^۲

و می‌گوید: «تعهد را نمی‌توان تحمیل کرد؛ این یکی از مشکلات ریشه‌ای در روابط انسان‌ها است. مردها بیشتر نیاز به آزادی دارند و زن‌ها بیشتر به عشق نیاز دارند، تا آزادی. این مشکلات در روابط تمامی زوجها در سراسر دنیا وجود دارد.»^۳

برای آشو عشق مهم‌ترین مسأله است و باید همه‌چیز برای عشق فدا شود. او می‌گوید ازدواج عشق را از بین می‌برد!!!

«ازدواج وسیله‌ای است برای فرار از ترس تغییرات. ازدواج وسیله‌ای است تا پیوند را تثبیت کنی، اما عشق چنان پدیده‌ای است که به محض تلاش برای تثبیت آن، خواهد مرد. ایستایی در عشق همان و نابودی عشق همان.»^۴

همچنین می‌گوید: «من سراپا طرفدار عشقم، چون عشق شکست می‌خورد. من از ازدواج دل خوشی ندارم، چون ازدواج موفق می‌شود و به تو ثبات و آرامشی دائمی می‌بخشد و خطر همین جاست، تو به یک اسباب‌بازی راضی می‌شوی.»^۵

در واقع آشو طرفدار یک نوع زندگی آزاد و بدون تعهد است و این را دلیل شهامت می‌داند. او می‌گوید: «رابطه داشتن و در عین حال مستقل بودن این همان شهامت است.»^۶

أشو می‌گوید اگر ازدواجی نباشد دیگر مشکل و درگیری نیز نخواهد بود. و این‌گونه مثال می‌زند که: «آیا شما یک شتر زن ذلیل دیده‌اید.»

او معتقد است که در باب مسائل زناشویی همه‌ی انسان‌ها باید مانند حیوانات زندگی کنند و محدودیتی در باب روابط جنسی نداشته باشند.

۱. آشو - راز ج ۱ ص ۷۸ ۲. آشو - شهامت، ص ۲۰ ۳. آشو، در هوای اشراق، ص ۳۶۴
 ۴. آشو - پیوند، ص ۷۲ ۵. الماس‌های آشو - ص ۲۳۰ ۶. آشو - آفتاب در سایه، ص ۱۴۰

در حالی که این آزادی مطلقى که اُشو از آن صحبت مى‌کند، حتى در میان حیوانات هم وجود ندارد و با این حرف اُشو مى‌خواهد انسان‌ها را به مقامى پست‌تر از حیوانات بکشاند. کسانی که در پونا و اُشو پارک‌هایی که سانیاسین‌ها (طرفداران اُشو) تشکیل مى‌دهند، وارد مى‌شوند، اعتقادى به ازدواج نداشته و با هم روابط جنسى آزاد دارند. یکی از خصوصیات شهرک «راجنیش پورام» آمریکا نیز همین بود.

این درحالی است که مى‌بینیم منشى خصوصى اُشو (شیلا) که سال‌ها در کنار اُشو بوده قبل از اخراج اُشو از آمریکا با یکی از طرف داران سوئیسى اُشو ازدواج کرده و برای از دست ندادن همسر خود و داشتن زندگى آرام، به آلمان غربى فرار مى‌کند.

وى ازدواج را در بین پیروان خود شدیداً ممنوع کرده بود و آن را اسارت کامل و مخالف آزادی مى‌دانست و خانواده را یک نهاد فاسد قلمداد مى‌کرد و از مریدان خود مى‌خواست که آن‌ها با یکدیگر رابطه جنسى آزاد داشته باشند و تأکید مى‌کرد که فرزندانى که از این روابط به دنیا مى‌آیند نباید پدر مشخصى داشته باشند.

آن‌چه اُشو از آن دفاع مى‌کند همان چیزى است که تحت نام «کمون» توسط کمونیست‌ها تبلیغ مى‌شد و آن‌چه که در نظام کمونیستى به شکست انجامید (مانند کلنى فریدس هوف) توسط اُشو تبلیغ مى‌گردد.

وى گفته است: «از نظر من، لازم نیست شخصى به شخص دیگر وفا دار بماند. نمى‌گوییم اگر زنى را دوست داری، با او زندگى نکن؛ با او باش؛ اما نسبت به عشق، صادق و وفادار بمان؛ نه نسبت به شخص ... وقتى عشق ناپدید مى‌شود، وقتى شادى از میان مى‌رود، آن وقت، به حرکت ادامه دهید... از همان لحظه‌ای که احساس مى‌کنید دیگر از چیزى خوششان نمى‌آید و آن چیز، گیرایی و جاذبه‌اش را از دست داده است و شما را خوشحال نمى‌کند، از آن دست بردارید؛ فقط بگویید: متاسفم.»^۱

«عاشق باش اما نباید فکر کنی بلافاصله زنى در اختیار تو خواهد بود چنین انتظاری نباید داشت. زن را فقط به مرتبه همسر بودن تنزل نده، تنها آن‌گاه در خطر زندگى خواهی کرد. مرد را هم فقط به شوهر تنزل نده چون شوهر مفهوم زیبایی نیست. اجازه دهید مردتان مرد و زنان زن باقى بماند و فردایتان را قابل پیش‌بینی نکنید.»^۲

۱. ساراها ۴، ص ۱۰۷

۲. اُشو - شهامت ص ۱۴۱

أشو، فرزندان و تربیت

وقتی ازدواج و تعهدی نباشد، خانواده‌ای نیست، و هنگامی که خانواده نباشد، فرزندی در کار نخواهند بود. با این فرض نسل بشر منقرض خواهد شد. از این رو آشو آرمان شهری را برای خود به تصویر می‌کشد که در آن مشکل زاد و ولد با روش " مهندسی ژنتیک " حل می‌شود و تولد فرزند نه در رحم مادر بلکه مثل رشد گیاهی در آزمایشگاه‌ها انجام خواهد شد.

«در کمون پیشنهادی من، از ازدواج، خبری نیست.»^۱ «در خانواده جهانی، برای بچه‌دار شدن، به جای ازدواج رسمی، تلقیح مصنوعی جایگزین می‌شود و اصولاً بچه‌ها به کمون (خانواده همگانی) تعلق دارند؛ نه به پدر و مادرها. آن‌ها اگر عاشق فرزندان خود هستند، فقط حق دارند آخر هفته را با فرزندان خود بگذرانند.»^۲ «تلقیح مصنوعی، تنها شیوه علمی برای داشتن بهترین اولاد است. ما باید این اندیشه کهنه را از سرمان بیرون کنیم که می‌گوید: من پدر هستم. ما باید این اندیشه را خلق کنیم که من، بهترین فرزند را انتخاب کرده‌ام ... به این طریق، باید ارزش‌ها را دگرگون کرد ... تو دیگر نباید نگران باشی که چه کسی اسپرم و چه کسی زهدان خود را برای پرورش جنین در اختیار قرار می‌دهد.»^۳ «به این ترتیب، چون کودک از طریق آمیزش جنسی به عمل نمی‌آید، آمیزش جنسی به صورت کام‌جویی و لذتی محض، در می‌آید و دیگر هیچ مسئولیت یا خطری با آن همراه نیست.»^۴

أشو نه تنها تفکر جدیدی ندارد بلکه همان افکار غربی را در غالب کلمات نو ارائه می‌دهد. این نظریه ابتدا توسط فمینیست‌ها و همجنس‌بازان زن در آمریکا مطرح گردید و سپس در ایده کلونینگ در جهت ایجاد سربازان شکست‌ناپذیر و سوپرمن ارائه شده است.

أشو مخالفت تربیت فرزند در خانواده است و کودکان را متعلق به کمون می‌داند و اعتقاد دارد که کودکان باید از پدر و مادر مستقل باشند. وی می‌گوید: «بچه‌ها باید به کمون تعلق داشته باشند، نه به پدرها و مادرها. والدین به اندازه‌ی کافی ضرر زده‌اند. کودکان باید نه در کنار والدین، که در شبانه‌روزی‌های کمون زندگی کنند تا پدر و مادرها نتوانند ذهن آن‌ها را مسموم کنند. کمون باید مراقب باشد که هیچ نوع جهان بینی فکری یا سیاسی، ملیت، نژاد یا طبقه اجتماعی خاصی بر کمون حاکم نگردد.»

أشو معصومیت کودک را ناشی از جهل او می‌داند و جهل را امتیازی برای کودک. آشو در فرق جهل و معصومیت می‌گوید: «معصومیت همان جهل است با این تفاوت که در معصومیت اشتیاقی به دانستن ندارد و از این وضع راضی و قانع است.»

أشو فطرت بشری و مهر مادری را از یاد برده و کودکان و انسان‌ها را مانند گیاهانی فرض کرده که باید در باغ پرورش یابند.

بزرگ‌ترین نیاز یک انسان نیازهای عاطفی است. این که مهر بورزد و به او مهر بورزند. حتی حیوانات از فرزندان خود حمایت می‌کنند و آن‌ها را رها نمی‌سازند. امروز یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جوامع - به خصوص در دنیای غرب - مشکلات روحی و روانی است که سبب بروز جنایت‌های هولناکی به صورت فردی یا جمعی می‌گردد که اکثر آن‌ها ریشه در نبود عواطف خانوادگی دارد. این مطلب توسط اندیشمندان غرب و شرق مورد بررسی قرار گرفته و کتب متعددی درباره‌ی آن نگاشته شده است.

سیاست مشترک غرق جوانان در فساد اخلاقی

مطلب را با فرمایش حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در همین خصوص بدون هیچ توضیحی به پایان می‌بریم.

«امروز سیاست مشترکی در همه‌ی دنیا، به وسیله‌ی مراکز معینی دنبال می‌شود. این سیاست عبارت است از این که جوانان را تا خرخره در شهوات و غرایز جنسی و فساد اخلاقی غرق کنند. این یک سیاست رایج در دنیاست و شامل شرق و غرب می‌شود؛ هر منطقه‌ای آن را با هدفی خاص دنبال می‌کند. مراکزی که این سیاست‌ها را طراحی می‌کنند، وسایل و ابزار آن را هم به‌طور فراوان فراهم می‌کنند. این مراکز به‌طور عمده شامل مراکز اقتصادی صهیونیستی و قدرت‌طلبان بین‌المللی است که چشم به سرچشمه‌های ثروت در کشورهای دوخته‌اند که غالباً عقب‌افتاده و فقیر و ضعیفند و منابع ثروت بسیاری دارند. برای به چنگ آوردن این منابع ثروت، مهم‌ترین مانع، اراده‌ی ملت‌هایی است که این منابع متعلق به آن‌هاست. برای فلج کردن ملت‌ها، بهترین راه، فلج کردن جوانان است؛ چون جوانان نیروی فعال هر کشورند. برای فلج کردن جوانان بهترین راه آلوده و زمینگیر کردن آن‌ها به وسیله‌ی سکس، فحشا، مستی و مواد مخدر است.»^۱

۱. فرمایشات معظم‌له در دیدار جوانان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶